

ردپای استعمار

نگاهی تاریخی به
مداخلات انگلستان در ایران

انگلستان، در عصر قاجار، ایران را برای استعمار مستقیم کمتر مورد توجه قرار می‌داد. ایران برای آنان به‌مثابه‌ی سدی در مقابل روسیه‌ی تزاری بود تا از رسیدن روس‌ها به آب‌های گرم خلیج فارس و دسترسی به مستعمره‌ی بزرگ انگلیس، یعنی هندوستان، جلوگیری کند؛ آنچه از آن تحت عنوان «بازی بزرگ» نام می‌برند. کشف نفت در ایران و تبدیل روسیه به یک کشور کمونیستی، باعث شد تا ایران در میان کشورهای جهان سرمایه‌داری و از جمله انگلستان، از اهمیتی دوچندان برخوردار شود.



رد پای استعمار

❖ نگاهی تاریخی به مداخلات انگلستان در ایران ❖

فهرست

۶	تحدید شاه؛ مشروطیت یا میوهی نارس باغ سفارت انگلیس
۱۵	نقش انگلیس در نهضت مشروطه چه بود؟
۲۶	قیام در «دلوار»
۳۶	گماشته‌ای به نام میرینج
۴۱	تبعات ملی شدن صنعت نفت.
۵۱	نقض حاکمیت سیاسی ایران از سوی انگلیس به روایت اسناد

دیباچه

آغاز روابط ایران و انگلیس به گذشته‌های دور بازمی‌گردد. اما آن هنگام این مناسبات جنبه‌ی استعماری به خود گرفت که ایرانیان از دایره‌ی تمدنی دنیا دور ماندند و درگیر جنگ‌های داخلی شدند. این گونه بود که در ابتدای دوره‌ی قاجار، روابط ایران و انگلیس تحت‌الشعاع جنگ‌های ایران و روسیه و روابط ایران و فرانسه قرار گرفت. از همان زمان، ایران بی‌خبر از رویکردهای جدید استعماری برخاسته از رقابت‌های درون نظام سرمایه‌داری، به گردابی افتاد که تا پیروزی انقلاب اسلامی (که یکی از مهم‌ترین دستاوردهایش «استقلال کشور» است) در آن فرومانده بود. از دوره‌ی فتحعلی‌شاه قاجار تا ملی شدن صنعت نفت، انگلستان حضوری پُرننگ در عرصه‌ی سیاسی ایران داشت و در مسائل مهم سیاسی، یک وزنه‌ی تصمیم‌گیری محسوب می‌شد. آنچه در این میان جای توجه دارد اینکه تا پیش از کشف نفت در ایران، بریتانیا ایران را برای استعمار مستقیم کمتر مورد توجه قرار می‌داد، بلکه برای انگلیسی‌ها ایران به‌مثابه‌ی سدی بود که در آن روبه‌روی روسیه تزاری بایستند و از آرزوی دیرینه‌ی آنان، یعنی رسیدن به آب‌های گرم خلیج فارس و البته دستیابی به مستعمره‌ی بزرگ انگلیس، یعنی هندوستان، جلوگیری کنند؛ آنچه طی آن سال‌ها «بازی بزرگ» نام گرفت. در راه رسیدن به این هدف، انگلیسی‌ها از هیچ حربه‌ای کوتاهی نکردند. آن‌چنان که هر زمان که لازم شد، روس‌ها را در بخش‌هایی از ایران آزاد گذاشتند. قرارداد ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ حاصل این چنین رویکردی بود. بازی

بزرگ باعث شد تا ایرانی‌ها نتوانند با آسودگی خاطر با کشورهای دنیا، بدون اجازهی روس و انگلیس، ارتباط برقرار کنند و به رفع عقب‌ماندگی این سرزمین پردازند. بگذریم که در این میان، ناتوانی شاهان و رجال سیاسی وقت نیز بسیار مؤثر بوده است. کشف نفت در ایران و تغییر در عرصه‌ی سیاسی روسیه و تبدیل آن به یک کشور کمونیستی، باعث شد تا ایران از یک سو به عنوان محوری برای تأمین نفت خام و از سوی دیگر، به عنوان سدی در مقابله نفوذ کمونیست، از جایگاهی ویژه برخوردار شود. همان‌طور که هر دو بهانه‌ی ذکر شده باعث شد تا سرانجام در ۲۸ مرداد ۱۳۲۸، انگلستان با همکاری آمریکا اقدام به کودتا در ایران نماید.

از منظر تاریخی، جنگ‌های ایران و روس، جنگ هرات و جدایی افغانستان از ایران، ماجرای مشروطیت، روی کار آمدن رضاشاه و ملی شدن صنعت نفت را می‌توان از جمله نقاط عطف مداخله‌ی انگلستان در ایران دانست. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، اگرچه حضور انگلستان در ایران از میان رفت، اما رویکرد دولت انگلستان با نظام جمهوری اسلامی همیشه مبتنی بر تخاصم بوده است. مطالعه‌ی تاریخ روابط ایران و انگلیس تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، از این جهت دارای اهمیت است که می‌تواند پرده از نیات سیاست این کشور در قبال کشورهای همچون ایران بردارد.

اندیشکده‌ی برهان که متشکل از جمعی فرزندان انقلاب اسلامی است، رسالت تعمیق بنیان‌های فکری و بسط و تسری گفتمان انقلاب اسلامی و نیز مواجهه با مسائل و چالش‌های اساسی آن را دنبال می‌نماید. این بسته‌ی محتوایی و مجموعه‌هایی از این دست، در همین راستا تولید و در اختیار مخاطبان محترم قرار می‌گیرد. نظرات و دیدگاه‌های مخاطبان فرهیخته و اندیشمند این مجموعه، تهیه‌کنندگان آن را در غنای بیشتر دیگر تولیدات این مجموعه یاری خواهد داد. امید است مقبول در گاه احدیت و مشمول عنایات حضرت ولی عصر (عج) قرار گیرد.

تحدید شاه؛ مشروطیت یا میوهی نارس باغ سفارت انگلیس

در طول تاریخ ایران و به طور مشخص تاریخ معاصر می توان برهه‌هایی را مشخص نمود که نقطه‌ی عزیمت رخدادها و تحولات سیاسی و اجتماعی هستند. این نقاط عزیمت یا نقطه‌های عطف در تعبیری ساده بزنگاه‌های تاریخی خوانده می‌شوند. در چنین برهه‌هایی تغییر و تحولی بزرگ و رخدادی دوران ساز به وقوع می‌پیوندد که روند تحولات اجتماعی و سرنوشت سیاسی کشور را دگرگون می‌سازد. نگاهی به تاریخ معاصر ایران حکایتی تلخ برای خواننده باز گو می‌نماید که حاکی از دخالت بیگانگان و نقش آفرینی آنها در این بزنگاه‌ها است. دخالتی که مسیر رویداد دوران ساز را به سمت اهداف دولتی یا کشوری بیگانه منحرف می‌سازد. در این میان نقش انگلستان در نقش آفرینی به هنگام بزنگاه تاریخی و انحراف مسیر رخدادها بیش از هر دولت و کشور بیگانه‌ی دیگری جلب توجه می‌نماید.

چگونه نهضت عدالت خواه، اصیل و مردمی منجر به مشروطه‌ای نیم بند شد؟

واقعیت این است که نهضت مشروطیت در آغاز راه، حرکتی اصیل، خودجوش و مردمی بود. لفظ مشروطه و نظام مشروطیت در ایران و در میان رهبران جنبش و نخبگان جامعه ناشناخته نبود. شواهد و قراین بسیاری موجود است که حکایت از آشنایی نخبگان ایرانی با نظام‌های مرفعی دارد. رهبران و فعالان سیاسی در ایران نه تنها با مشروطیت آشنایی داشتند بلکه نظام مرفعی تری نظیر جمهوری را نیز می‌شناختند.

از جمله شواهد موجود در اثبات آشنایی ایرانیان با نظام مشروطیت، نوشته‌ها و گفته‌های «سید محمد طباطبایی» مدت‌ها قبل از انقلاب مشروطیت است. از یادداشت‌های سید محمد طباطبایی که در تاریخ جمادی الاولی ۱۳۱۲ ه.ق. (حدود ۱۲ سال قبل از انقلاب مشروطیت) تحریر شده است، بر می‌آید که وی بر ضد حکومت «ناصرالدین شاه» سخنرانی می‌نموده و ضمن بیان نواقص و مفساد حکومت استبدادی و نظام سلطنتی، از حکومت قانون و نظام مشروطه سخن می‌گفته است. به هر تقدیر، نگارنده ضمن پذیرش آشنایی نخبگان و برخی رهبران نهضت با نظام مشروطه و البته تأکید بر مردمی بودن جنبش مشروطیت، در پی تشریح انحرافی است که در مسیر نهضت عدالتخواهانه‌ی مردم پدیدار شد و این جنبش اصیل را از مسیر طبیعی و واقعی آن منحرف نمود.

برای تحلیل و تبیین انقلاب مشروطه و واکاوی نقش انگلستان در نهضت مشروطیت شاید بهترین روش نگاهی گذرا بر جریان وقایعی است که در نهایت انقلاب مشروطه‌ی ایران را در پی آورد. از نظر سلسله رویدادها، گرانی قند و تیبیه عده‌ای از بازرگانان از سوی «علاءالدوله»، حاکم تهران، سر سلسله‌ی وقایع منجر به مشروطیت می‌باشد. پس از این واقعه، بازرگانان در اعتراض به اقدام علاءالدوله، در مسجد شاه بست

نشستند. سیدین (سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی) از معترضین حمایت نموده و به همراه عده‌ای دیگر از علما در مسجد محل تجمع بازرگانان حضور یافتند. این اعتراضها موجب تعطیلی بازار و بروز برخی مشکلات در شهر تهران شد. خواسته‌ی معترضین برکناری علاءالدوله از حکومت تهران بود. دولت نه تنها به خواسته‌ی معترضین اعتنایی نکرد، بلکه سخت‌گیری‌ها نیز شدت یافت. در پی این شیوه‌ی دولت علما به حرم حضرت عبدالعظیم عزیمت کردند. این واقعه در تاریخ مشروطیت به «مهاجرت صغری» مشهور گردید.

مهاجرت علما و بست نشینی آنان در حرم حضرت عبدالعظیم، مشکلات فراوانی را موجب گردید، به گونه‌ای که تهران از حالت عادی خارج شد. دولتیان در صدد بازگرداندن علما برآمدند در این مرحله خواسته‌ی معترضین که رهبری آنها را علما بر عهده داشتند، برکناری علاءالدوله و برقراری عدالتخانه بود. «مظفرالدین شاه» با خواسته‌ی معترضین اعلام موافقت نمود. بدین ترتیب «مهاجرت صغری» پایان یافت و علما به شهر بازگشتند.

پس از مراجعت علما، خواسته‌ی اول آنان یعنی برکناری علاءالدوله از حکومت تهران، تحقق یافت اما نه تنها عدالتخانه برپا نشد، بلکه بی‌عدالتی دولتیان به سرکردگی عین‌الدوله، صدراعظم وقت، بیش از پیش نمودار شد. از این رو علما، وعاظ و خطیبان، نوک پیکان انتقادهای خود را متوجه عین‌الدوله نموده و مجدد خواستار برقراری عدالتخانه شدند. در ادامه‌ی انتقادات و سخنرانیها برضد عین‌الدوله، شیخ محمد سلطان‌الواعظین، انتقادهای شدیدی برضد صدراعظم مطرح ساخت. این سخنرانی دستگیری و بازداشت سلطان‌الواعظین را در پی داشت. به محض وصول خبر دستگیری سلطان‌الواعظین، عده‌ای از طلاب، به ویژه طلبه‌های مدرسه‌ی کاظمیه (محل تدریس سلطان‌الواعظین)، به سوی قراولخانه‌ای که شیخ محمد در آن جا بازداشت بود، روانه شدند. آنان با نگهبانان

قراولخانه در گیر شده و موفق به آزادی سلطان الواعظین شدند. در جریان درگیری‌ها یکی از طلاب به نام «سید عبدالحمید»، کشته شد.

طلاب که اکنون عده‌ی قابل توجهی از مردم نیز به آن‌ها پیوسته بودند، جنازه‌ی سید عبدالحمید را بر سر دست به خانه‌ی علما بردند. پس از این واقعه، برخی از علمای برجسته‌ی تهران (از جمله شیخ فضل الله نوری و سیدین) به مسجد جامع رفته، در آن جا ازدحام نمودند. بدین ترتیب جمعیتی عظیم در مسجد جامع پدید آمد. بازارها بسته شد و شهر چهره‌ای بحرانی به خود گرفت. اجتماع کنندگان متفق‌القول شدند تا خواسته‌هایشان جامه‌ی عمل پوشیده و صورت تحقق نیابد، مسجد را ترک نخواهند کرد. در این مرحله نیز خواسته‌ی علما که طی نامه‌ای توسط «کامران میرزا» به اطلاع شاه رسید، برکناری عین‌الدوله و برقراری عدالتخانه بود.

دیری نگذشت که کار بالا گرفت و اوضاع متشنج تر و وضعیت شهر بحرانی تر شد. در چنین وضعیتی دولت سخت‌گیری را بیشتر نمود؛ «محمد ولیخان نصرالسلطنه»، مأمور بیرون نمودن تجمع کنندگان از مسجد جامع شد. زمانی که مذاکره برای خروج معترضین به جایی نرسید کار به درگیری کشید. در این میان عده‌ای کشته و تعداد زیادی زخمی شدند. پس از این واقعه، سخت‌گیری بر محرکان و رهبران معترضین بیشتر شد. در پی فشارهای دولت، علما، وعاظ و بسیاری از طلاب رهسپار قم شدند. این مرحله «مهاجرت کبری» نام گرفت.

پس از مهاجرت علما عده‌ای از مردم (حدود چهل نفر) به سفارت انگلستان پناه برده در آن جا بست نشستند. لازم به ذکر است بست‌نشینی در ایران و به طور مشخص در دوره‌ی قاجار امری طبیعی محسوب می‌شد. بست‌نشینی به طور معمول در جوار اماکن مذهبی، امامزاده‌ها، مساجد و منازل علما انجام می‌پذیرفت. بست‌نشینی دسته‌جمعی در سفارت کشوری بیگانه تقریباً برای اولین بار صورت می‌گرفت. تا قبل

از این واقعه، در مواردی محدود عده‌ای در سفارتخانه‌ی کشوری بیگانه بست نشسته بودند اما در موارد یاد شده ضمن این که تعداد پناهندگان بسیار اندک بود، این اقدام امری قبیح شمرده شده و به شدت مورد انتقاد واقع گشته بود. به گونه‌ای که در یک مورد وقتی «نظام العلما ملایری» در سفارت روسیه بست نشسته بود، سید محمد طباطبایی «فرستاد نظام‌العلما را آوردند و فرمود: با بودن علما در تهران، مناسب نیست شما به سفارتخانه‌ی روس بروید.»

بنابراین، بست‌نشینی در سفارت انگلستان امری طبیعی و رایج نبود از این رو می‌بایست در مورد علت آن تأمل بیشتری نمود. غیر عادی بودن این امر از نظر مورخین تاریخ مشروطه نیز دور نمانده است. «احمد کسروی» در این باره می‌نویسد: «در آن زمان در ایران، به جایی پناهندگی و بست‌نشستن و دارنده‌ی آن جا را به میانجی‌گری برانگیختن، یکی از شیوه‌های شناخته شده می‌بود. این کار را با امامزاده‌ها و مسجدها کردند، با خانه‌ی مجتهدان کردند، با تلگرافخانه‌های دولتی کردند اما با سفارتخانه‌ها جز چند بار رخ نداده بود.»

همان گونه که ذکر شد، قبل از بست‌نشینی معترضین در سفارت انگلستان موارد معدودی از پناه‌گرفتن و بست‌نشستن در جوار این سفارتخانه اتفاق افتاده بود اما نکته‌ی حایز اهمیت این که نمایندگان سیاسی دولت‌های خارجی و از جمله انگلستان، با استفاده از این حربه، افراد وابسته و تحت‌الحمایه‌ی خود را از مجازات و تعقیب قانونی محافظت می‌کردند. این شیوه البته مورد اعتراض دولت ایران نیز قرار گرفته و در برهه‌ای به تیرگی روابط ایران و انگلستان منجر شده بود. پس از تیرگی روابط، وزارت امور خارجه‌ی انگلستان طی دستورالعملی سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌های این کشور را از پناه دادن به ایرانیان بر حذر داشت. اما چند ماه بعد، تغییر سیاست داده و اعلام کردند که تا جایگزینی سیستم

حکومتی بهتر در ایران به دادن پناهندگی به ایرانیان ادامه خواهند داد.

جالب توجه این که کاردار سفارت بریتانیا در تهران چند روز قبل از ورود معترضین به سفارتخانه، در نامه‌ای به وزارت امور خارجه‌ی دولت متبوعش پیش‌بینی می‌کند؛ به زودی عده‌ای از ایرانیان معترض در محل سفارت انگلیس در تهران تحصن خواهند نمود. عجیب تر این که بین سفارتخانه‌های دولت‌های مختلف، در تهران، رقابتی سخت برای برگزاری تحصن در سفارتخانه‌ی ایشان در گرفت. «گران‌ت داف»، کاردار سفارت انگلیس در تهران در نامه به «ادوارد گری»، وزیر امور خارجه‌ی بریتانیا به این مسأله اشاره نموده، می‌نویسد: «سفارت روسیه در این قسمت حتی تا آن جا پیشرفت کرد که حاضر شده به هر کس که به آن سفارت پناهنده شود، توسط بانک استقراضی، یک تومان پرداخت کند.» در ادامه‌ی نامه از تلاش‌های سفارتخانه‌ی آلمان در تهران جهت «شکرآب کردن رابطه‌ی دولت انگلیس با ایران» سخن رفته است. ناگفته نماند که برخی منابع از پرداخت پول و قول پرداخت وام از سوی سفارت به متحصنین خبر می‌هند.

به هر تقدیر عده‌ای از معترضین وارد سفارت انگلستان شده و در آن جا بست نشستند. در حالی که در بدو ورود تعداد متحصنین بیش از چهل نفر نبود، به زودی عده‌ی آن‌ها افزایش چشمگیری یافت به نحوی که بالغ بر هزار نفر شد و در نهایت نیز حدود پانزده هزار نفر در محل سفارت بست نشستند. در این مرحله، یعنی ورد به سفارت انگلستان و تحصن در این مکان، مهمترین خواسته‌ی معترضین برقراری عدالتخانه بود. ضمن این که بازگشت علما نیز به خواسته‌های آنان اضافه شده بود. خواسته‌های اولیه‌ی متحصنین در نامه‌ی سفارت انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه‌ی ایران این گونه بیان شده است: «اولاً: می‌گویند که بعد از این اطمینان جانی و مالی ندارند و دیگر آن که سربازهایی که دولت صلاح دانسته به بازار گذارده به آن‌ها اذیت و آزار می‌کنند. ثانیاً: تجار شکایت کرده

بودند که به واسطه‌ی غیبت رؤسای علما نمی‌توانند قراردادهای خود را به مهر برسانند و نیز نمی‌توانند کلیه‌ی معاملات خود را مجری دارند. ثالثاً: می‌خواهند که دیوانخانه‌های عدلیه‌ای برپا شود و این دیوانخانه‌ها نبایستی فقط در دست مأمورین دولتی باشد، چون که اعتماد به آنها ندارند. رابعاً: تا این که رفع شکایت آنها نشود از تحت حمایت انگلیس خارج نخواهند شد.» لازم به ذکر است مورد اخیر به توسط سفارت انگلیس به خواسته‌های معترضین اضافه شده بود. بنابراین در خواسته‌های اولیه‌ی معترضین هیچ اشاره‌ای به مشروطه و مشروطه‌خواهی نشده است.

در سفارت از پناهندگان خواسته شد مطالب خود را مکتوب و مهمور نموده تحویل عوامل سفارتخانه دهند. نیز از آنان خواستند بدون اجازه‌ی سفارت، ترک پناهندگی نکنند. هم‌چنین از معترضین تضمینی اخذ شد به این مضمون که «به جاهای دیگر مراجعه نکنند، تا سفارت اقدام نماید.» متحصنین «کاغذی به عنوان سند با امضای چند نفر از رؤسا به او [کاردار سفارت انگلستان] داده‌اند که تا کار ماها به انجام نرسانند، محال است از سفارت بیرون برویم.»

بست نشینان با وساطت سفارت تلگرافی تظلم‌آمیز به «ادوارد هفتم»، پادشاه انگلستان مخابره نمودند. پادشاه انگلستان در پاسخ عمیقاً با پناهندگان اظهار همدردی نموده و تلگراف پناهندگان را به مجلس نمایندگان بریتانیا فرستاد. هم پادشاه و هم مجلس نمایندگان انگلستان از مظفرالدین‌شاه رفع تعدیات مستبدانه از مردم ایران را خواستار شدند. در مقابل درخواست مظفرالدین‌شاه از دولت انگلستان مبنی بر دستور به سفارت این کشور در تهران برای اخراج پناهندگان ایرانی، بلا اثر ماند و سرادوار گری، وزیر امور خارجه‌ی انگلیس، به این درخواست پاسخ رد داد.

سفارت در این برهه‌ی حساس توانست هدایت جریان اعتراض را به دست بگیرد. آنها از یک سو مانع از ورود نمایندگان و فرستادگان

دولت ایران به سفارت شده و عملاً ارتباط متحصنین با دولت را قطع کرده بودند. از سوی دیگر با ایفای نقش وساطت میان متحصنین و دولت ایران هر مذاکره‌ای میبایست با حضور و توسط سفارت انگلستان انجام می‌پذیرفت. به گفته‌ی «وکیل الدوله»، «انگلیسی‌ها خوب چسبیده و سیاست خود را از پیش می‌بردند.»

اشاره شد که خواسته‌ی اولیه متحصنین در سفارت انگلستان در روزهای نخست تحصن بر محور تشکیل عدالت‌خانه و بازگشت علما متمرکز شده بود. اما رفته رفته تغییراتی در خواسته‌های آنان به عمل آمد. تغییرات ایجاد شده‌ی آشکار تحت تأثیر فعالیت‌ها و هدایت ظریف انگلیسی‌ها قرار داشت. توضیح این که در سفارت اتفاقاتی رخ داد که جریان حرکت مردمی به یکباره تغییر یافت. رفتار انگلیسی‌ها آشکارا در این تغییر جریان حرکت مردم نقش آفرینی کرد.

گزارش‌های پر جای مانده از رخداد‌های درون سفارت به خوبی گویای فعالیت مرموزانه‌ی انگلیس در جهت به دستگیری رهبری جریان اعتراض است. یکی از گزارش‌ها حاکی از آن است «گران‌ت داف، کاردار سفارت انگلیس شب‌ها به دیدار پناهندگان می‌رفت و با مردم بسیار مهربانی می‌کرد و می‌گفت: پادشاه انگلستان پدر مهربان شما است، شما از هر حیث در امان هستید، شما به جای عدالت‌خانه مشروطه بخواهید و منشیان سفارت که به زبان فارسی احاطه داشتند معنی مشروطه و حکومت مشروطه را برای آنان توضیح می‌دادند، از سوی سفارت به اکثریت پناهندگان کارت تحت‌الحمايگی داده شد تا هر وقت بخواهید از سفارت بیرون بروند آسوده خاطر باشند. روی کارت پناهندگی نوشته شده بود: دارنده‌ی این کارت آقای ... با کسانش زیر حمایت دولت انگلیس هستند و هر کس با او حرفی دارد به سفارت اعلی حضرت پادشاه انگلستان و امپراطور هندوستان مراجعه کند.»

به این ترتیب نهضت عدالت‌خواه، قانون‌طلب، مردمی، اصیل و بومی

ایرانیان دفعتهاً در جهت مشروطه خواهی تغییر مسیر داد. معترضین برای تأسیس عدالتخانه و بازگشت علما به سفارت انگلستان پناهنده شدند و آن چه از دل سفارت بیرون آمد، مشروطه‌ای ناقص بود. ایرانیان به اذعان صاحب‌نظران و حتی بازیگران سیاسی عهد مشروطه به هیچ وجه آمادگی مشروطه را نداشتند. زمینه‌ها و بسترهای تشکیل دولت مشروطه در ایران زمان مظفرالدین شاه به هیچ وجه مهیا نبود. آن چه ایرانیان به دنبال آن بودند و از مدت‌ها قبل در پی کسب آن به هر نحوی از انحا تلاش و کوشش می‌نمودند، قانون و عدالت بود. در واقع گفتمان غالب در این برهه‌وی قانون خواهی و عدالت طلبی بود اما رخدادهای درون سفارت انگلیس، مشروطه‌ای را در پی آورد که به تعبیر جلال آل احمد «نیم بند» بود.

نقش انگلیس در نهضت مشروطه چه بود؟

مظفر نامدار*

یکی از ابعاد غیر قابل چشم پوشی نهضت مشروطه، نقش انگلستان در زاویه گرفتن این نهضت از آرمانها و مطالبات اولیه و به نوعی انحراف مشروطه از مسیر ابتدایی خود است.

نقش انگلیس در به انحراف کشیده شدن جریان مشروطه را چگونه ارزیابی می کنید؟

برای این که یک جنبش مردمی یا یک انقلاب بزرگ اجتماعی سقوط کرده و به انحراف کشیده شود مکانیزم های فراوانی بر هم تأثیر گذاراند. از این رو نقش یک کشور می تواند تنها به عنوان یک کاتالیزور مطرح گردد. یک جنبش اجتماعی در یک بستر تاریخی تولید می شود و اگر

* هیئت علمی «پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی»

هم قرار باشد انحرافی پیدا کند باید عناصر انحراف و شکست را بیش تر در درون خودش بیابد. اگر چه نمی شود انکار کرد که عوامل خارجی هم می تواند تأثیر گذار باشد.

مشروطه یک جریان اجتماعی بود که در نقطه‌ی آغاز و سپس در نفی وضع موجود، آرمان‌های خاص خود را داشت و در تأسیس نظم مطلوب همسازی بین مطالبه‌ی کسانی که می خواستند آن نظم را بنویسند با بدنه‌ی جنبش، رابطه ایجاد نشد. از این رو آن چه به نام مشروطه در ایران معروف شد هیچ ربطی به انقلاب و جنبش نداشت و چیز دیگری بود. در این ارتباط باید گفت جنبش‌ها دو مرحله دارند، یک چهره، نفی وضع موجود است و چهره‌ی دیگر تأسیس نظم مطلوب. به طور معمول اگر یک جریان اجتماعی فقط داعیه‌ی به هم زدن نظم موجود را داشته و هیچ ایده‌ای برای تأسیس نظم مطلوب نداشته باشد، نمی توان گفت که یک انقلاب اجتماعی ایجاد شده یا یک جنبش اجتماعی به وقوع پیوسته است.

در جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی، برای بر هم زدن نظم موجود باید آرمان وجود داشته باشد یعنی باید یک ایده‌ی مقدس مطرح باشد. ایده‌ای که مردم برای آن جان خود را فدا کنند و به واسطه‌ی آن آدم‌ها به این باور برسند که باید وضع موجود را نفی نمایند.

عموماً در به هم زدن نظم موجود، اختلاف‌ها به ندرت خود را نمایان می سازد. به عنوان مثال در انقلاب اسلامی، کمونیست‌ها از وضع موجود راضی نبودند. سوسیالیست‌ها، ملی گراها، لیبرال‌ها، بی دین‌ها و با دین‌ها راضی نبودند، همه از وضع موجود راضی نبودند و بدشان نمی آمد وضع موجود به هم بریزد حالا هر کس به تناسب، کم یا زیاد؛ اما معمولاً در تولید نظم موجود آن جریان‌هایی پیروز می شوند که به هر دلیلی بتوانند اراده‌ی عمومی را به سمت خودشان سازمان دهی کنند. از این رو پرسش در رابطه با

مشروطه و در بخش برهم زنی نظم موجود این است که، چه قدر انگلیسی‌ها و جریان‌هایی که متصل به آن‌ها بودند، در این موضوع دست داشته‌اند؟

بقای رژیم قاجاریه در ساختار کلی آن برای کشورهای مثل انگلیس و روسیه که در این دوره بازیگرهای اصلی سیاست خارجی هستند، بسیار مهم بود. آن چیزی که نیروهای خارجی و جریان‌های وابسته به نیروهای خارجی در ایران در نظر داشتند برهم زدن ساختار رژیم قاجاریه نبود بلکه ایجاد یک سلسله تغییرات جزئی در دل این رژیم بود که نیروهای بازیگر جدیدی که بیش‌تر تحصیل کرده‌ی غرب بودند و در ساختار تصمیم‌گیری قدرت، خیلی دستی نداشتند، وارد ساختار تصمیم‌گیری رژیم قاجاریه شوند و تمایلاتی که برای تغییر وجود داشت فقط در همین حد بود. اما آیا مردم هم این را می‌خواستند؟ خیر؛ رهبران مذهبی این را نمی‌خواستند. عنوان این جنبش از ابتدا مشخص بود، اصلاً این جنبش مشروطه نبود. در واقع هیچ‌کس مشروطه را نمی‌شناخت و نامش نهضتی بود که بعدها به اسم عدالت‌خانه شهرت پیدا کرد.

معمولاً جنبش‌ها با گرایش‌های عمومی و شعارهایی که مردم در آن‌ها می‌دهند، شناخته می‌شوند. یعنی عموماً یک شعار بر دیگر شعارها غلبه کرده و عنوان شعار جنبش را به خود می‌گیرد. مردم، مشروطه نمی‌خواستند. مردم چیزی می‌خواستند مانند عدالت‌خانه، عدالت‌خانه هم تعریف داشت و سه ویژگی اصلی برای آن متصور بود. سه خواسته‌ی اصلی در مورد تأسیس عدالت‌خانه شامل:

۱- اختیارات مأموران دولتی محدود بشود؛

۲- قوانین اسلام اجرا بشود؛

۳- برای این که این دو خواسته اجرا بشود، نهادی به نام عدالت‌خانه

تأسیس کنند که قوانین و اختیارات در آنجا تصمیم‌گیری بشود. این کل خواسته‌ی مردم بود. بعدها روزنامه‌ها چنین مطرح کردند که آنچه امروز خواسته‌ی شماست در خارج به آن مشروطه گفته می‌شود. مردم هم گفتند پس ما هم مشروطه می‌خواهیم، این اتفاق در زمان بست نشینی روی می‌دهد. البته مضاف بر آن که مهاجرت علما به حرم حضرت معصومه (سلام‌الله‌علیه) اتفاق افتاده بود و ارتباطات در کم‌ترین سطح خود قرار داشت. در این شرایط، مردم را نیز ترساندند و به آن‌ها گفتند که اگر می‌خواهید از تهاجم حکومت در امان باشید، بهترین حالت آن است که به مکانی که در اختیار دولت ایران نیست، پناهنده شوید و در آن بست بنشینید تا به خواسته‌های خود برسید.

با این تفاسیر، چنین مکانی می‌بایست یکی از سفارتخانه‌ها انتخاب گردد و البته بهترین گزینه، سفارت کشوری بود که حامی دموکراسی، قانون و آزادی معرفی می‌شد. در این بین با توجه به آن که روسیه در آن مقطع حامی قاجاریه بود، سفارت انگلیس به عنوان گزینه‌ی ایده‌آل تعیین گردید و با سازمان‌دهی صورت گرفته، مردم در این سفارت بست نشستند. با این توضیح چنین ادعایی که انگلیس در انقلاب مشروطه دست داشته و نقش ایجابی ایفا کرده، یک حرف غیرتاریخی و نادرست است.

به نظر شما چه عوامل و فضایی باعث شد که مردم به سفارت انگلیس پناهنده شوند؟

باید دید صحنه به چه نحو سازمان‌دهی شده است. بخشی از فضای عمومی جامعه در دست روزنامه‌ها قرار داشت. بخش دیگری از این فضا در دست منابر، مساجد، آقایان علما و روضه‌خوان‌ها بود. این‌ها همه تأثیرگذار بودند. اما تردیدی نیست که دولت انگلیس تمایل داشت در این ماجرا نقش مرجع و بازیگر اصلی را ایفا نماید. به هر شکل، فضای

❖ بست‌نشینی در آن زمان امری غیرمعمول نبود و این مسأله به طور معمول در مکان‌های مذهبی اتفاق می‌افتاد. در حقیقت صحنه گردانان این ماجرا می‌دانستند که علما وارد این فضا نمی‌شوند؛ از این رو برای آن‌که مردم را از رهبری علما دور کنند، آن‌ها را به یک محیط بسته که در آن ارتباط بین مردم و علما تا حدی سخت‌تر می‌شد، هدایت کردند.

روانی ایجاد شده بود که اگر مردم به سفارت انگلیس بروند دیگر با توپ و تفنگ به آن‌ها حمله نخواهد شد. با توجه به این‌که پیش از این در مواردی مشابه، بست‌نشینی در مسجد شاه و برخی مراکز دیگر اتفاق افتاده و با حمله‌ی دولت مواجه شده بود و تعدادی کشته هم از این حوادث بر جای مانده بود، این فضای روانی در جامعه ایجاد شد.

در واقع این فضا را جریان‌هایی به وجود آوردند که رهبری علما در جنبش مشروطیت باب میل آن‌ها نبود و به هیچ وجه تمایلی نداشتند که دین به عنوان عامل تحریک‌کننده‌ی جنبش‌های اجتماعی مطرح شود. بدین سبب مردم بر مبنای این فضا یا ترس و یا به هر دلیل دیگر به سفارت انگلیس روی آوردند. مرحوم «شیخ فضل‌الله نوری» می‌گوید: «لفظ مشروطه از آن‌جا در آمد.» اسناد تاریخی روشن می‌سازد وقتی علما خواسته‌های خود را مطرح کردند. این چالش به وجود آمد که چه کسی این خواسته‌ها را به دست شاه برساند؟ علما که نبودند چرا که بیش‌ترشان مهاجرت کرده بودند. بنابراین بر سر زبان‌ها افتاد، تنها کسی که می‌توان برای تحویل خواسته‌ها به او اعتماد کرد، سفیر انگلیس است. وقتی این خواسته‌ها را به سفیر انگلیس دادند، خنده‌ای کرد و گفت: «این همان چیزی است که ما به آن مشروطه می‌گوییم.» از این رو لفظ مشروطه در دهان مردم افتاد. روزنامه‌ها هم که مشخص بود توسط چه کسانی اداره می‌شوند به عنوان بازیگران اصلی صحنه، روی این موضوع مانور دادند. انگلیس هم به دلیل آن‌که به دنبال محدود ساختن جای پای روس‌ها در ساختار قاجاریه توسط روشنفکران تحصیل کرده‌ی اروپا

رفته بود از این فضا به خوبی استقبال کرد. بنابراین موجی که توسط یک جریان مردمی با رهبری علما به وجود آمده بود، سر از یک لفظ انگلیسی در آورد و در واقع انگلیس بر آن سوار شد.

این یک مصداق بود. آیا جلوتر و در مقطعی که منجر به آمدن رضا خان بر سر کار شد، مصداق دیگری از تلاش انگلیسی‌ها وجود دارد؟

همان‌گونه که ذکر شد در ایجاد جنبش مشروطه هیچ دست خارجی وجود نداشت؛ چرا که آن‌هایی هم که منتسب به خارج بودند مثل جریان‌های منور الفکری وابسته به غرب، به هیچ وجه استعداد تولید یک جنبش اجتماعی را نداشتند. اما در مرحله‌ی تأسیس نظم مطلوب زمانی که این خواسته‌ها به وسیله‌ی سفیر انگلیس به شاه ارجاع داده شد، دو تغییر مهم در آن اتفاق افتاد. یکی مطرح شدن واژه‌ی «مشروطه» بود که در ابتدا وجود نداشت و دیگر آن که اجرای قانون اسلام به کلی تغییر کرد؛ چون قرار شد که دارالشورا تأسیس شود و جای اجرای احکام اسلام و گذاشتن عدالت‌خانه، لفظ «دارالشورا» قرار بگیرد. به عبارتی این دو خواسته، از سه خواسته‌ای که ارزش استراتژیک داشت، ماهیتاً تغییر کرد. جایی که مطرح شد قوانین اسلامی اجرا بشود، نوشتند در مملکت قانون درست بشود. جایی هم که قرار بود عدالت‌خانه تأسیس شود به دارالشورا تبدیل شد و لفظ دارالشورا در آن جا قرار گرفت، یعنی دو تغییر بزرگ اتفاق افتاد.

حال برخی معتقدند، سفیر انگلیس بود که این تغییرات را به وجود آورد. در این خصوص سند تاریخی در دست نیست. بعضی نیز اعتقاد دارند آن‌هایی که صحنه گردان بوده و این خواسته‌ها را به سمت سفیر انگلیس سوق دادند، مسبب این تغییرات بودند. به هر شکل تفاوتی بین این دو وجود ندارد. چون به گواه تاریخ این خواسته‌ها در سفارت انگلستان

❖ در مرحله‌ی تأسیس نظم مطلوب زمانی که این خواسته‌ها به وسیله‌ی سفیر انگلیس به شاه ارجاع داده شد، دو تغییر مهم در آن اتفاق افتاد. یکی مطرح شدن واژه‌ی «مشروطه» بود که در ابتدا وجود نداشت و دیگر آن که اجرای قانون اسلام به کلی تغییر کرد؛ چون قرار شد که دارالشورا تأسیس شود و جای اجرای احکام اسلام و گذاشتن عدالت‌خانه، لفظ «دارالشورا» قرار بگیرد.

تغییر کرد. به دنبال این مسأله، شاه فرمان مشروطیت را صادر نمود. در فرمان اول مشروطیت لفظ تأسیس مجلس دارالشورای اسلامی داریم که این به مذاق خیلی‌ها خوش نیامد. در فرمان اول، شاه گفت: «من این‌ها را پذیرفتم و به زودی مجلس دارالشورای اسلامی تأسیس می‌کنیم و این خواسته‌ها را محقق می‌سازیم.»

در فرمان دوم که به فرمان مشروطیت

معروف است به کلی آن لفظ دارالشورای اسلامی هم حذف می‌شود و همین ۵ ماده‌ای که مبنای مشروطیت قرار می‌گیرد، تصویب می‌شود. بنابراین وضع موجود تغییر می‌کند. - قرار است نظم مطلوب تأسیس کنند. - این چهره‌ی دوم است که مردم با این تصور که همه چیز تمام شد و از فردا باید به فکر تعیین نماینده برای مجلس باشند به خانه‌هایشان می‌روند. در حقیقت باید گفت اصل درگیری‌ها در مرحله‌ی تأسیس نظم مطلوب شکل می‌گیرد. چون علما که بر می‌گردند با این فضا مواجه می‌شوند که شاه خواسته‌ها را پذیرفته و فرمان مشروطیت را صادر کرده و مشروطه هم که همین است. علما که برگشتند کم کم زمزمه‌ی تشکیل دولت مشروطه و نوشتن قانون اساسی مطرح شد. موضع تمام اختلاف‌ها و درگیری‌ها این جاست. آیا آن قانون اساسی و نظم مطلوبی که نهادینه می‌شد همان آرمان مردم در مرحله‌ی فروپاشی نظم موجود بود؟ همه می‌دانند که این‌گونه نبوده است. در تأسیس نظم مطلوب به هیچ وجه صحنه گردان اصلی مردم نیستند. در این مقطع دولت انگلیس نه به طور رسمی و آشکار بلکه از راه عوامل خود در نوشتن قانون اساسی مشروطه به شدت تأثیرگذار بوده و اسناد آن نیز موجود است. بدین سبب این مشروطه که بعدها برای کشور تبدیل به یک مصیبت شد و بدتر از دوره‌ی قبل، ما

را هفتاد سال عقب ننگه داشت از دل همین سفارش‌های انگلیسی تبار در قانون‌گذاری در آمد.

این همان رژیم است که حضرت امام (ره) می‌فرمایند: «اصلاً از دل این رژیم جز رضاخان در نمی‌آید.» قانون اساسی مشروطه طوری نوشته شده که منطبق بر یک مدل انگلیسی است. از این رو باید به رضا خان برسد. اگر بخواهید الگو بگیرید باید از مدل‌های انگلیسی الگو بگیرید. نمی‌توانید از مدل فرانسه الگو بگیرید چون قانون اساسی مشروطه تقریباً یک تلفیقی است از قانون اساسی بلژیک، بخشی جزئی از قانون اساسی فرانسه و کل ساختار قانون اساسی انگلیس. چرا می‌گویم برگرفته از کل ساختار نظام انگلیسی بوده و مشروطه دیگر مشروطه‌ی انگلیسی است؟ به این دلیل که مشروطه کاری کرد که تا آن دوره در ایران سابقه نداشت. قانون اساسی مشروطه، سلطنت را مادام‌العمر در دل یک خانواده تثبیت کرد که این مسأله هرگز در ایران مسبق به سابقه نبوده است. آن هم با این توجیه که این مسأله کاملاً قانونی و شرعی است.

در ایران هیچ‌گاه نهاد سلطنت، نهاد قانونی نبوده است. هر ایلی عصبیتی به دست می‌آورد، بر مبنای آن ایلات دیگر را با خود هم‌ساز می‌کرد و حکومتی را ساقط نموده حکومت دیگری تشکیل می‌داد. این مسأله در یک خانواده و به صورت مادام‌العمر تثبیت نداشت. وقتی در قانون اساسی، مشروطه به صورت مادام‌العمر در دل یک خانواده تثبیت شده و به آن ماهیت قانونی داد دیگر نمی‌توان برضد این مشروطه قیام کرد. به عبارت دقیق‌تر برضد آن خانواده هم نمی‌توان قیام نمود، چون قانونی است.

قانون اساسی مشروطیت اتوماتیک مرجعیت قدرت را از دل مردم و از دل مذهب خارج و به جایی برد که دیگر مردم اختیار تغییرش را نداشتند. به عبارتی چون این رژیم سلطنتی با مشروطیت قانونی شده و سلطنت چهره‌ی قانونی به خود گرفته بود، مردم دیگر نمی‌توانستند

❖ قانون اساسی مشروطیت اتوماتیک مرجعیت قدرت را از دل مردم و از دل مذهب خارج و به جایی برد که دیگر مردم اختیار تغییرش را نداشتند. به عبارتی چون این رژیم سلطنتی با مشروطیت قانونی شده و سلطنت چهره‌ی قانونی به خود گرفته بود، مردم دیگر نمی‌توانستند آن را تغییر دهند و سلطنت را ساقط کنند.

آن را تغییر دهند و سلطنت را ساقط کنند. مدل حکومت مشروطه‌ی سلطنتی، مدل «هابزی» است. در این مدل، هدف، رسیدن به آزادی، دموکراسی و قانون نیست! بلکه جامعه به دنبال یک «دولت ضابطه‌مند» است که این مدل «دولت ضابطه‌مند» مدل دولت هابزی است. این مدلی است که روشنفکران انقلاب فرانسه به دنبال آن

بودند و البته باید به شباهت‌های زیاد انقلاب مشروطه و انقلاب فرانسه، توجه ویژه داشت.

پس از کشتارهای عظیمی که بعد از دوره‌ی رنسانس در اروپا اتفاق می‌افتد، مرجعیت قدرت از بین می‌رود. یکی از مراجع قدرت در این مقطع، مذهب، کلیسا و مسیحیت بود. با از بین رفتن این مرجع قدرت، جنگ‌های گسترده‌ای اتفاق می‌افتد که تنها یک فقره‌ی آن جنگ‌های ۳۰ ساله‌ی مذهبی است. کشت و کشتارها به حدی می‌رسد که مردم آرزو می‌کنند یک دست قدرتمند و ضابطه‌مند به میان بیاید. حتی روشنفکران انقلاب به دنبال یک دیکتاتور ضابطه‌مند هستند. دیکتاتور پر قدرتی که بیاید و تمام این نا امنی‌ها را از بین ببرد. با شکل‌گیری انقلاب فرانسه در عمل نا امنی‌ها چند برابر می‌شود. در نهایت «ناپلئون» به عنوان این دست پر قدرت می‌آید و همگان به او، به چشم فردی که ناجی اروپاست و همه را زیر سیطره‌ی خود در می‌آورد، می‌نگرند.

عین همین ماجرا در انقلاب مشروطیت هم اتفاق می‌افتد. انقلابی رخ داد مانند انقلاب فرانسه، نظم موجود را به هم زد. جای دست پر قدرت خالی بود. در واقع قانون اساسی مشروطیت با آن قدرتی که در دست یک خانواده تثبیت کرده بود باید به یک دست پر قدرت منتهی

می‌شد. اما آیا این دست پر قدرت از دل مردم بر می‌آید؟ خیر! چرا که دیگر مرجعیت قدرت در دل مردم نبود و باید از دل همان جریان‌هایی بر می‌آمد که حامی مشروطه‌ی سلطنتی بودند. قدر مسلم این که مردم از این نظام حمایت نکردند. در واقع حامی این مدل، دو جریان غرب‌گرا بودند. خاندان سلطنتی که به دنبال حفظ الیگارشی خود بود و منور الفکرهایی که عموماً با خارج مرتبط بوده و شجره‌ی انگلیسی، فرانسوی یا روسی داشتند. به هر ترتیب آن دست پر قدرت باید مثل انقلاب فرانسه می‌آمد. بنابراین باید مشروطه به رضا خان منتهی می‌شد. همان طور که اگر غیر از این بود باید به مشروطه بودن آن شک می‌کرد. البته نمی‌توان از این نکته غافل شد که در این مدل نیم بند، ناپلئون انقلاب ایران هرگز شأن ناپلئونی نداشت. چرا که ناپلئون یک متفکر و استراتژیست بود اما رضاخان یک لمپن بود که استراتژی‌های وی را شاخه‌ی منور الفکری متصل به فراماسونری انگلیسی که با تکیه بر کرسی‌های مجلس، خرقة‌ی نمایندگی مجلس به تن کرده بود، تأمین می‌نمود.

در حقیقت نقش انگلیس در ماجرای مشروطه، سوار شدن بر موج خواسته‌های مردم و به دست گرفتن مدیریت این موج و نیز واگذاری آن به عناصر دست‌نشانده‌ی خود بود که در قالب نوشتن قانون اساسی مشروطه نمود، یافت. هم‌چنین نهادینه کردن مادام‌العمر مشروطه در یک خاندان و انتقال مرجعیت قدرت از دل مردم به نهادهای حکومتی، بخش دیگری از این نقش آفرینی بود که با به کرسی نشاندن رضا خان و نیز برکناری وی پس از ناکامی در اتمام مأموریت محوله به اوج خود رسید.

**جریان اولیه که بحث عدالت‌خانه را دنبال می‌کرد چه خطری برای
منافع انگلیس داشت که در صدد برآمدند که این جریان را به انحراف
بکشاندند؟**

دو موضوع، در خواسته‌های این جریان مورد نظر منورالفکرهای غرب‌گرا

و نیز انگلیسی‌ها نبود. یکی این که دولت، عدالت‌خانه تشکیل بدهد و دیگر آن که همه می‌دانستند چون قرار است قوانین اسلام پیاده بشود این عدالت‌خانه دست علما خواهد بود. به هر حال قوانین اسلام را «میرزاملکم خان» ارمنی یا «محمد علی فروغی» که نمی‌توانستند، پیاده کنند! حتی روزنامه‌های آن زمان که به جریان‌های روشنفکری وابسته بودند، می‌گفتند علما در تلاش برای بسط قدرت خویش هستند. به هر ترتیب از احساس وظیفه‌ای که علما در این نهضت درخصوص دخالت در حوزه‌ی سیاست کردند این‌گونه بر می‌آمد که این دو اصل دایره‌ی نفوذ رهبران مذهبی را در ساختار حکومتی تثبیت می‌کرد. به عبارتی هدف ساختار الیگارشوی جدیدی که در دل نظام قاجاریه شکل می‌گرفت این بود که برای خود پایگاهی تعریف نماید نه برای رقیب. آن‌ها قرار نبود که برای رقیب، یعنی برای مرجعیت قدرت مذهبی جای پا تعریف کنند. از این رو انگلیسی‌ها درست روی این دو اصل دست گذاشته و به جای مجلس عدالت‌خانه، دارالشورا و نیز به جای اجرای احکام و قوانین اسلام، ضابطه‌مند شدن حکومت را قرار دادند.

قیام در «دلوار»

ملیحه خوشبین*

زمانی که پدیده‌ی شوم استعمار انگلیس و روسیه، سایه‌ی سنگین خود را بر سرزمین کهن ایران افکند، هر آینه صدای اعتراض و ایستادگی مردم استقلال طلب این کشور از گوشه و کنار آن سر بر می‌آورد. از نمونه‌های برجسته‌ی مقاومت و ایستادگی در برابر متجاوزان، قیام مردم جنوب به رهبری شهید «رئیس علی دلواری» در دوران جنگ جهانی اول است.

زمانی که به دلیل ضعف حکومت مرکزی در ایران، روسیه و انگلستان از شمال و جنوب، ایران را عرصه‌ی اهداف استعماری خود قرار داده بودند، وی به مقابله با اهداف استعماری انگلیس بر می‌خیزد. مبارزه‌ی رئیس علی دلواری تا آن اندازه مهم و اثربخش بود که نماد مبارزه با استعمار انگلیس خوانده می‌شود. او توانست اشغال جنوب را برای حدود یک سال به تأخیر اندازد تا زمانی که سرانجام به شکلی خائنانه کشته شد.

* پژوهشگر تاریخ معاصر

قیام رئیس علی، قیامی ملی - مذهبی بود که احساسات دینی و ملی را درهم آمیخته و به شکل پرشوری بروز یافته بود. بررسی نقش مذهب در قیام وی موضوع پژوهش حاضر است.

از اعلام بی طرفی در جنگ جهانی تا اشغال کشور

با شروع جنگ جهانی اول، دولت «مستوفی الممالک» برای در امان ماندن از گرفتاری‌های جنگ، بی‌درنگ بی‌طرفی ایران را اعلام کرد و از دولت‌های درگیر در جنگ خواستار رعایت بی‌طرفی ایران شد؛ اما دولت نوپای مشروطه در ایران، ناتوان‌تر از آن بود که بتواند از خواسته و حقوق خود دفاع کند و متجاوزان، گستاخ‌تر و سرکش‌تر از آن بودند که به حقوق و استقلال سیاسی ایران احترام گذارند. روسیه و انگلیس که از سال‌ها قبل حضور چشم‌گیری در صفحه‌های شمالی و جنوبی ایران داشتند، هنگام بروز جنگ با زیر پا گذاشتن حقوق ایران، شروع به پیش‌روی بیشتر در خاک کشور کردند.

حضور گسترده‌ی نیروهای بیگانه در ایران، مشکلات فراوان سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نیز ناامنی و بی‌ثباتی را برای کشور به دنبال آورد. در چنین شرایطی دولت مشروطه‌ی ایران که گرفتار بحران‌های فزاینده‌ی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بود، قادر به ایستادگی در برابر این قدرت‌های زورگو و بیرون راندن آن‌ها از کشور نبود؛ اما مردم که نمی‌توانستند حضور بیگانگان در خاک خود را تحمل کنند، دست به حرکت‌های خودجوش و مقابله با آنان زدند.

ناامنی در عراق و ایران و اعتراض علما

یکی از مناطقی که نیروهای اشغالگر انگلیسی حضور گسترده‌ای در آن

داشتند، منطقه‌ی جنوب به ویژه استان بوشهر بود. این استان به دلیل اهمیت راهبردی و تجاری و به عنوان پایگاه اصلی اداری، ارتباطی و تدارکاتی انگلستان در جبهه‌ی بین‌النهرین جایگاهی ویژه داشت. از سوی دیگر انگلستان قصد داشت با اشغال نظامی بوشهر دولت را ناچار به همکاری با کشورهای عضو اتفاق مثلث کند. با این حال دولت ایران نه با انگلستان همراهی کرد و نه به تقویت مواضع دفاعی خود در سواحل خلیج فارس پرداخت؛ بنابراین وظیفه‌ی ایستادگی در برابر انگلستان عملاً بر عهده‌ی نیروهای محلی قرار گرفت.^۱

حضور گسترده‌ی نیروهای انگلیسی در جنوب و اقدام‌های خراب کارانه و تحریک برانگیز آن‌ها، موجب اعتراض و نارضایتی ساکنان جنوب ایران شد. انگلیسی‌ها با ایجاد پایگاه کوچکی در بوشهر و فرستادن شخصی به نام «ماژور کاکس» تحت عنوان نماینده‌ی فوق‌العاده‌ی سیاسی و نظامی، این شهر را مرکز ستاد خود قرار دادند. از سوی دیگر، عراق نیز به صحنه‌ی جنگ کشانده شده و بسیار نابسامان و ناامن گشته بود. حضور نیروهای انگلیسی در این کشور، علمای عراق را برآشفته و به رویارویی با انگلیس کشاند. علمای عراق همراه با فرزندانشان در میدان جنگ حاضر شده بودند و شورش مسلحانه‌ی بین‌النهرین هر دم گسترش می‌یافت و طوایف کرد، ترک و عرب از هر سو وارد کارزار می‌شدند.^۲

در عراق آیات عظام و مراجعی چون «آخوند خراسانی، سید محمد کاظم یزدی، میرزا محمد تقی شیرازی، سید مصطفی کاشانی، شریعت اصفهانی، شیخ عبدالله مازندرانی» و همچنین بسیاری دیگر از شخصیت‌های علمی ایران و عراق، فتوای جهاد صادر کردند؛ همچنین آیت‌الله «میرزا محمد تقی شیرازی»، مقیم سامرا پس از صدور حکم جهاد، فرزند خود به

۱- عبدالرسول خیراندیش، اهمیت مقام ضداستعماری مردم تنگستان، دشتی و دشتستان در حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران، در مجموعه مقالات کنگره‌ی بزرگداشت هشتادمین سال شهادت رئیس‌علی دلواری، بوشهر ۱۳۷۳، ص ۱۷۱

۲- احمد احرار، طوفان در ایران، (جلد اول)، تهران، نوین بهمن، چاپ سوم، ۱۳۶۸، ص ۱۴۷

❖ انگلیس که از نقش مذهب در چنین قیامی آگاه بود، کوشید تا روحانیت را از حمایت جنبش باز دارد و قیام را از محتوای مذهبی تهی کند. از این رو «سرپرسی کاکس» رئیس هیئت سیاسی و نظامی انگلیس شخصاً تلگرافی برای یکی از علمای تأثیرگذار جنوب به نام شیخ «محمد حسین مجاهد برازجانی» فرستاد و از وی خواست تا از نفوذ خود استفاده کرده و مردم را از شورش علیه انگلیس باز دارد.

نام «محمدرضا» را به جبهه‌ی جنگ اعزام نمود.

آیت‌الله «سیدمحمد کاظم یزدی» نیز پس از صدور فتوا فرزند خود آیت‌الله «سیدمحمد یزدی» را به جنگ فرستاد؛ همچنین روحانیونی چون «سیدمصطفی کاشانی، علی داماد، شریعت اصفهانی، مهدی حیدری، شیخ مهدی خالصی و فرزندش شیخ محمد، سید محمد جبویی، باقر حیدری و سید محسن حکیم» شخصاً در جبهه‌ی جنگ حضور یافتند.^۱

به پا خواستن علمای نجف و کربلا و قیام ضد انگلیسی آن‌ها تأثیر به‌سزایی در روحیه‌ی مبارزان جنوب داشت و آنان را در مبارزه با انگلیس مصمم‌تر ساخت. مبارزین محلی سعی در پیوند قیام مردم جنوب با قیام عراق به رهبری روحانیون داشتند. برای نمونه، «شیخ العراقرین» که یکی از شخصیت‌های متنفذ بین‌النهرین بود، در سفری که به عراق داشت به خدمت تعدادی از علمای نجف رسید و توانست نسخه‌هایی از فتواهای مراجع تقلید درباره‌ی جهاد را با خود به ایران بیاورد.

انتشار این فتواها در بین مردم بسیار نتیجه بخش بود؛ چرا که از یک سو علمای منطقه‌ی دشتی، دشتستان و دیگر مناطق جنوبی نیز ضد انگلیس فتوای جهاد صادر کردند و از سوی دیگر قیام مردم جنوب نیز به دلیل آنکه از سوی علما حمایت می‌شد، صورت جهاد به خود گرفت. انگلیس نیز از این مسئله بی‌اطلاع نبود و می‌دانست که شرکت در چنین جنگی برای مردان جنوب وظیفه‌ای مذهبی تلقی می‌شود و کار

۱- ابوالحسن حسینی، نقش آیت‌الله مجاهد برازجانی در قیام شهید رئیس علی دلواری، تهران، انتشارات آیینی جنوب، اردیبهشت ۸۸، صص ۳۹ و ۴۰

آنان را دشوار می‌سازد.^۱

انگلیس که از نقش مذهب در چنین قیامی آگاه بود، کوشید تا روحانیت را از حمایت جنبش باز دارد و قیام را از محتوای مذهبی تهی کند. از این رو «سرپرسی کاکس» رئیس هیئت سیاسی و نظامی انگلیس شخصاً تلگرافی برای یکی از علمای تأثیرگذار جنوب به نام شیخ «محمد حسین مجاهد برازجانی» فرستاد و از وی خواست تا از نفوذ خود استفاده کرده و مردم را از شورش علیه انگلیس باز دارد.^۲

در این تلگراف کاکس با اظهار دوستی صادقانه‌ی بریتانیا نسبت به ایران! و اظهار اینکه در جنگ رعایت احترام مشاهد و مکان‌های مقدس مسلمین را کرده و اینکه تحرکات مبارزان جنوب برای دفاع از وطن را دسیسه‌ی آلمان و عثمانی وانمود سازد، کوشید تا شیخ را از رهبری مبارزات بازداشته و در نهایت او را تهدید کرده و مسئول عواقب امور معرفی کند. شیخ نیز چنان پاسخ محکم و قاطعی به نماینده‌ی انگلیس داد که آن را انگیزه‌ی قیام رئیس علی دلواری ضد انگلیس می‌دانند. شیخ در نامه به دفاع از دین و وطن تأکید کرده و دولت انگلیس را مسئول پیامد اعمال تجاوزکارانه‌شان دانسته است.

شیخ اعلام کرد که دولت انگلیس هیچ‌گونه همراهی و ملاحظاتی با ایران نداشته، بلکه برعکس هرچه گرفتاری در شمال کشور و هتک حرمت به سرزمین مقدس خراسان (اشاره به بمباران حرم امام رضا توسط روس‌ها) شده، به تأیید و تصدیق دولت انگلیس بوده است. شیخ در پایان نامه اعلام کرد که چنانچه عملیات انتقام‌جویانه ضد اشغالگران صورت پذیرد، مسئولیت آن بر عهده‌ی انگلیسی‌ها خواهد بود.

نامه نگاری بین مجاهد برازجانی و کاکس و جواب قاطع مجاهد

۱- همان، صص ۲۴ تا ۲۷

۲- سیدقاسم یاحسینی، رئیس علی دلواری، تجاوز نظامی بریتانیا و مقاومت جنوب، تهران، نشر شیرازه، ۱۳۷۶، چاپ اول، ص ۳۹

برازجانی به وی باعث به وجود آمدن موج جدیدی در صحنه‌ی سیاسی بین مبارزان و متجاوزان شد. این موضع شیخ تحسین همه‌ی مبارزان جنوب را برانگیخت و آنان را در مبارزه استوارتر ساخت. انگلیس با نوشتن این نامه، ناخواسته به تحریک بیشتر مبارزان دست زد و آتش جنگ را شعله‌ورتر ساخت. مجاهدان سعی داشتند تا از این پاسخ قاطع مجاهد برازجانی به نماینده‌ی انگلیس برای روحیه بخشیدن به مردم در قیام ضد انگلیس استفاده کنند.

«میرزا علی کازرونی» (یکی از آزادی‌خواهان، دانشمندان و تجار معروف بوشهری که کمک شایانی به مجاهدان از طریق ارسال اخبار و اوضاع منطقه می‌کرد) و چند تن از تحصیل کرده‌های محل که یک ستاد تبلیغاتی ضد انگلیس در اطراف بوشهر تشکیل داده بودند، متن نامه‌ی کاکس و پاسخ مجاهد برازجانی را در نسخه‌های متعدد تکثیر کرده، همراه با دعوت‌نامه‌هایی برای قیام و جهاد نزد رؤسای طوایف و خان‌های منطقه فرستادند. همین مسائل سبب شد تا کم‌کم آتش جنگ شعله‌ورتر شده و رئیس علی دلواری همراه با عده‌ای از خان‌های منطقه و گروه زیادی از آزادی‌خواهان دشتی، تنگستانی و دشتستانی قیام گسترده‌ای را علیه انگلیس انجام دهند.^۱

در رأس مجاهدان، رئیس علی دلواری بود که بی‌اندازه از جواب شیخ شادمان گشت. رئیس علی در نامه‌ای به آیت‌الله مجاهد برازجانی ضمن قدردانی از پاسخ قاطعانه‌ی ایشان به نماینده‌ی انگلیس، نظر ایشان را جهت جنگ با انگلیسی‌ها جویا شده و از ایشان درخواست حمایت نمود. آیت‌الله مجاهد نیز صورتی از حکم جهادی که مراجع شیعه از نجف اشرف ارسال داشته بودند به ضمیمه‌ی حکم خود مبنی بر وجوب جهاد با کفار انگلیسی و جلوگیری از رخنه‌ی آن‌ها به بنادر جنوب، دشتستان و تنگستان و لزوم همکاری خوانین این مناطق و بسیج مردم مسلمان برای

۱- ابوالحسن حسینی، همان، ص ۳۹

رفتن به میدان جنگ صادر کرد و برای همه‌ی خوانین فرستاد و در بین اهالی پخش کرد.^۱

در بوشهر افزون بر مجاهد برازجانی، عالمان زیادی به حمایت از رئیس علی پرداختند. از جمله آیت‌الله «سیدعلی نقی دشتی» که رئیس علی شخصاً نزد او رفته بود تا بین خان‌های دشتی اتحاد ایجاد کند و نیز آیت‌الله علامه «سیدعبدالله بلادی بوشهری، سیدمرتضی علم‌الهدی اهرمی و میرزا باقر گزدرازی» که با لباس روحانیت دوشادوش تنگستانی‌ها جنگیدند.^۲ به این ترتیب رئیس علی دلواری به همراه خوانین محلی دیگر همچون شیخ «حسین چاه کوتاهی» و «زایر خضرخان اهرمی»، جنگ ضد انگلیسی‌ها را آغاز می‌کنند.

قیام رئیس علی دلواری ضد انگلستان

با تصرف بوشهر توسط انگلیس، خان‌های بیگانه‌ستیز منطقه همچون «رئیس علی دلواری، میرزا محمدخان برازجانی، زایر خضرخان اهرمی، شیخ حسین چاه کوتاهی و نورمحمد دالکی» و چند تن دیگر، برای مقابله با انگلیسی‌ها بسیج شدند. انگلیسی‌ها نیز نیروهای خود را در جنوب افزایش دادند. مبارزین با شبی خون‌های مداوم به قوای انگلیس و برخی از نمایندگی‌های متفقین مقیم بوشهر، همچون روسیه و فرانسه ضرباتی به آن‌ها وارد کردند.^۳ در ۲۰ تیر ۱۲۹۴ ه.ش، در یکی از شبی خون‌ها به رهبری رئیس علی دلواری در بوشهر، چند سرباز هندی و سرگرد «اولیفانت» و سروان «رنکینگ» انگلیسی کشته شدند.

انگلیسی‌ها به همین بهانه در ۱۵ مرداد ۱۲۹۴ ه.ش. / ۸ اوت ۱۹۱۵ م. بندر بوشهر را تصرف کردند و آزادی‌خواهان بوشهری را دستگیر و به شهر

۱- علی دوانی، نهضت روحانیون ایران، (جلد اول)، بنیاد فرهنگی امام رضا، ۱۳۶۰، ص ۲۷۲

۲- ابوالحسن حسینی، همان، ص ۴۱

۳- یاحسینی، همان، ص ۱۲۵

❖ نامه نگاری بین مجاهد
برازجانی و کاکس و جواب
قاطع مجاهد برازجانی به وی
باعث به وجود آمدن موج
جدیدی در صحنه‌ی سیاسی
بین مبارزان و متجاوزان
شد. این موضع شیخ تحسین
همه‌ی مبارزان جنوب را
برانگیخت و آنان را در مبارزه
استوارتر ساخت.

«تانه» تبعید کردند. این رویداد در تمبری
که بر روی آن «بوشهر در تصرف بریتانیا»
چاپ شده، توسط انگلیسی‌ها منعکس
شد.^۱

حملات متعدد تنگستانی‌ها به بوشهر،
انگلیس را بر آن داشت که دلوار را
متصرف و رئیس علی دلواری را از بین

ببرد. رئیس علی که پیش از آمدن انگلیسی‌ها توسط نیروهای نفوذی
در بوشهر از این حمله آگاه شده بود، با تخلیه‌ی دلوار از زنان، کودکان و
ناتوانان و گسیل نمودن پیکی برای «خالو حسین فولادی» به بردخون برای
کمک و اعزام نیروی جنگی به دلوار، در ساحل دریا به سنگر نشست.^۲
با شروع جنگ، رئیس علی و یارانش توانستند انگلیسی‌ها را که از
نظر تجهیزات و نیروی نظامی با آنان قابل مقایسه نبودند، غافلگیر ساخته و
لطمات زیادی بر آن‌ها وارد کنند. پس از ۳ روز مبارزه، سرانجام انگلیس
مجبور به عقب‌نشینی و ترک دلوار شد. این مسئله به اعتبار انگلیس
ضربه‌ی سختی وارد ساخت.

پس از بیرون رفتن انگلیس از دلوار و عقب‌نشینی آن‌ها به بوشهر،
رئیس علی دلواری به همراهی شیخ حسین خان چاه‌کوتاهی و میرزا
خضرخان اهرمی و همراهانش، حملات گاه و بی‌گاهی به بوشهر می‌کردند
و حتی رئیس علی نقشه‌ی حمله‌ی مفصلی ضد آن‌ها کشیده بود که با
کشته شدن مشکوک او در ۱۲ شهریور ۱۲۹۴ ه.ش. / ۳ سپتامبر ۱۹۱۵ م. در
روستای تنگکک توسط شخصی ناشناس، حمله متوقف و بعدها توسط
دیگر همزمانش صورت یافت. اگر چه رئیس علی در پی توطئه‌ای

۱- عبدالکریم مشایخی، خلیج فارس و بوشهر، روابط سیاسی و اقتصادی ایران و اروپا در سال‌های ۱۳۳۹ - ۱۳۵۸ ق
۱۹۲۰ - ۱۸۹۰، بوشهر، مؤسسه‌ی تاریخ معاصر ایران و بنیاد ایران‌شناسی شعبه‌ی بوشهر، ۱۳۸۶، ص ۱۰۳
۲- یا حسینی، همان، ص ۱۵۳

خائنانه کشته شد، اما نهضتی که او در جنوب ایران به راه انداخت تا سال‌ها مایه‌ی وحشت انگلیسی‌ها بود.

سخن پایانی

قیام رئیس علی دلواری ضد قوای متجاوز انگلیس که قیامی ملی - مذهبی تلقی می‌شد و حمایت روحانیون، مراجع و مبارزین وطنی را پشت سر داشت، سبب تقویت روحیه‌ی آزادی‌خواهان ایرانی گردید. خبر شهادت رئیس علی به سرعت در تمام ایران پخش شد و مبارزین و وطن‌خواهان را بسیار اندوهگین ساخت. به طوری که نه فقط در جنوب بلکه در بسیاری از شهرهای ایران از جمله در تهران، مجالس ختمی از سوی علما و مردم برای وی برگزار گردید.

جنبشی که رئیس علی به راه انداخت، پس از شهادت وی نیز ادامه یافت. از تأثیرات ایستادگی رئیس علی و یارانش در برابر انگلیس، شورش در ژاندارمری فارس ضد انگلیس و یاری رساندن به مبارزین جنوب بود. در آبان ۱۲۹۴ ه.ش، قوای ژاندارمری فارس در شیراز در اقدامی غافلگیرانه، چند تن از اتباع و مقامات انگلیسی مقیم این شهر از جمله «فردریک اوکانر»، کنسول انگلیس در فارس را دستگیر کردند و به اهرم تنگستان، مقر زایر خضرخان فرستادند.^۱

از سوی دیگر قیام رئیس علی و همراهانش هراس زیادی از خیزش‌های ضد استعماری ایرانیان در دل انگلیسی‌ها افکند. از این رو پس از بروز شورش در جنوب و به خطر افتادن منافع استعماری انگلیس، این کشور در اندیشه‌ی ایجاد سازمان نظامی قابل اعتمادی برآمد تا از مطامع استعماری انگلیس در خلیج فارس دفاع کند.

بنابراین در ۱۰ دی ۱۲۹۴ ه.ش. و در کشاکش جنگ اول جهانی، دولت

۱- ایرج ذوقی، روابط سیاسی ایران با قدرت‌های بزرگ، ۱۹۲۵-۱۹۰۰، تهران، پازنگ، ۱۳۶۷، ص ۱۲

انگلستان اعلام کرد قصد دارد یک نیروی نظامی در جنوب ایران به دلیل آنچه که «نامنی در استان‌های فارس و بوشهر» خوانده شد، به وجود آورد. این سازمان تحت سرپرستی افسران و فرماندهان انگلیسی و از نیروهای هندی و ایرانی تشکیل شده بود و در شرایطی که ژاندارمری منطقه منحل شده بود، برقراری امنیت منطقه (که در واقع امنیت نیروهای انگلیسی بود) بر عهده‌ی پلیس جنوب گذاشته شد. این سازمان همانند نیروی نظامی قزاق در شمال ایران که زیر نظر افسران روسی بود، صدمات زیادی به استقلال کشور و مردم منطقه زد که در این مقاله مجال پرداختن به آن نیست.

گماشته‌ای به نام میرپنج

انوشه میرمرعشی*

چرا کودتا؟!...

انگلیسی‌ها در جنگ جهانی اول و دولت سایه‌ای که «شهید مدرس» و دوستانش در قم و کرمانشاه تشکیل داده بودند و بعد به خاطر کارهایشان در سقوط کابینه‌ی «صمصام السلطنه» و مهم‌تر از آن، نقش آن‌ها در لغو قرارداد ۱۹۱۹م) «وثوق الدوله»، دیگر مطمئن شده بودند که برای تأمین خواسته‌هایشان در ایران باید یک فرد کاملاً دست‌نشانده و یک دولت بله‌قربان‌گورا بر سر کار بیاورند. آخر حکومتی که در آن سیدحسن مدرس و امثال آن بتوانند به مجلس راه پیدا کنند که خیلی به درد کشور «روباہ پیر» نمی‌خورد! گرچه در همان حکومت هم مجلس پر

* پژوهشگر

بود از نماینده‌های انگلوفیل و در دولت هم الی ماشاءالله! نوکر انگلیس پیدا می‌شود؛ ولی وجود چند مخالف پر جرأت مثل «مدرس» و «علامه تنکابنی» و... کار را برای انگلیس سخت می‌کرد. پس انگلیسی‌ها دست به کار شدند تا با یک کودتا حکومتی را بر سر کار بیاورند و این طوری صدای هر مخالف استعمار انگلیس خفه شود و نفس هر مبارزی بریده گردد.

دولت فخیمه!! انگلیس برای رسیدن به این منظور دو نفر را احتیاج داشت که یکی سیاست‌مدار باشد و بتواند کابینه تشکیل دهد و دیگری که نظامی باشد و بتواند با کودتا، کار را در دست بگیرد. این دو نفر «سیدضیا الدین طباطبایی» و «رضاخان میرپنج» بودند. دو نفری که با فرماندهی سیاسیون و نظامیون انگلیسی در سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی کودتا کردند و با ساقط کردن دولت قجری، کابینه‌ای سیاه تشکیل دادند و مخالفان را در حبس؛ و در نهایت هم با ساقط کردن سلسله‌ی قاجار، سلسله‌ی پهلوی را بر سر کار آوردند. اما سؤال اصلی این جاست که چرا بعد از کودتا، سیدضیا «سیدضیا شاه» نشد و رضاخان «رضا شاه» شد؟

جعبه‌ی سیگار طلا!

سیدضیا الدین طباطبایی پسر سیدعلی یزدی، روضه خوان مخصوص مظفرالدین شاه قاجار بود. از جوانی جذب لژهای فراماسونری و دستگاه جاسوسی انگلستان شد. از همان زمان مدتی به ظاهر کمونیست شده و در خاک روسیه مشغول جاسوسی به نفع انگلیسی‌ها بود. بعدش هم که داستان مشروطه خواهی به نفع انگلستان به نتیجه رسید، جناب سیدضیا به ایران برگشت و روزنامه‌چی شد، پشت سرهم روزنامه «رعد» و «برق» و... منتشر می‌کرد و هرچه فحش دلش می‌خواست به مخالفان انگلیس می‌داد و با روحانیت هم که اساسی دشمن بود. انگلیسی‌ها خیلی زیاد

به او اعتماد داشتند و سیدضیا برای شان مهره‌ی بسیار مهمی بود؛ تا جایی که «سر ریدر بولارد» سفیر انگلیس در ایران در سال‌های اول حکومت محمدرضا پهلوی، درباره‌ی او گفته است: «سیدضیا برای ما جعبه سیگار طلایی است که انگلیس سیگارهای داخلش را عوض می‌کند اما هیچ‌گاه دورش نمی‌اندازد...» به خاطر همین هم بود که سیدضیا بعد از اتمام مأموریتش در کودتا با حکم مأموریت جدیدی به فلسطین رفت تا با گرفتن پول دلالی از یهودیان صهیونیست انگلیسی، زمین‌هایی را که از فلسطینی‌ها خریده بود را به آن‌ها بفروشد. چون در فتوای اولیه‌ی مفتی‌های فلسطین^۱ فروش زمین به یهودیان حرام اعلام شده بود و انگلستان به یک دلال زمین احتیاج داشت و چه کسی بهتر از سیدضیا برای انجام این مأموریت...

الدرم و بلدرم، هی هی جیلی قلدر...

اما در مقابل سیدضیا، رضاخان میرپنج یک افسر به شدت قلدر و زورگو بود که نه سواد داشت، نه سیاست می‌دانست و نه خانواده‌ی درست و حسابی داشت. سرپرسی لورین، وزیر مختار انگلیس در ایران وقتی می‌خواست در نامه‌ای به لرد کرزن- وزیر امور خارجه‌ی وقت انگلیس اطلاع دهد که ژنرال آبرونساید در میان نظامیان ایرانی یک فرد مناسب را برای اجرای کودتا پیدا کرده؛ در نامه‌اش درباره‌ی رضاخان میرپنج نوشت: «رضاخان سربازی پرعزم و ماجراجو است که با در نظر گرفتن اصل و نسب و پرورش نازلش طبیعی است که او مردی تحصیل نکرده و کم سواد باشد...» آخر رضاخان پسر قزاق تندخویی بود به نام «عباسعلی خان

۱- صهیونیستها در نهایت با این روش توانستند ۶۷۸ کیلومتر مربع زمین خریداری کنند، که نسبت به کل مساحت فلسطین که ۲۷ هزار کیلومتر است، چیزی نزدیک به ۴ درصد کل مساحت این سرزمین را خریداری کردند، ولی بعد از آن و با توجه به هشیاری علمای فلسطین کنگره ای در شهر بیت المقدس توسط علمای فلسطینی تشکیل شد و در آن علما به اتفاق آراء فتوا دادند که از این پس فروش زمین به هر غیرفلسطینی و غیرمسلمان حرام است و بعد از آن فتوا یعنی از سال ۱۹۲۴ م برابر با ۱۳۱۳ ش هیچ زمینی به صهیونیست ها فروخته نشد

سواد کوهی» و مادرش پنجمین همسر پدرش بود و در مجموع ۳۲ خواهر و برادر ناتنی داشت. پدرش که مرد، مدتی در خانه‌ی دایی زندگی کرد و از او کلی کتک خورده بود و بعد از ازدواج مادرش، از ناپدری‌اش توسری‌های زیادی خورده بود. سر همین تبدیل شده بود به قزاقی عصبی، زورگو و به قول ایرج میرزا:

الدرم و بلدرم، هی هی جبلی قلدر از صدق و صفا دورم، هی هی جبلی قلدر

گماشته‌ای که انگلیسی‌ها می‌خواستند...

آیرونساید وقتی برای انجام کودتا رضاخان را پیدا کرد و او را مناسب تشخیص داد، چون شخصیت او را فوق‌العاده یاغی و سرکش دید؛ دو شرط برایش گذاشت که تا رسیدن به تهران و انجام کامل کودتا، رضاخان باید به آن عمل می‌کرد. آن دو شرط این بود، اول این که رضاخان نباید از پشت به قوای آیرونساید حمله کند! و دوم این که بعد از کودتا احمدشاه به هیچ وجه نباید سرنگون شود. دلیل شرط دوم هم این بود که چون رضاخان به هیچ وجه اصول سیاست را بلد نبود و سیدضیا هم با مخالفان زیادی مواجه بود، پس باید تا ایجاد وضعیت مطلوب، قاجارها بر سر کار می‌ماندند.

کودتا که انجام شد و سیدضیا مخالفان را به زندان انداخت و کابینه‌اش را تشکیل داد، بعد هم رضاخان را کرد سردار سپه و وزیر جنگ. کم کم انگلیسی‌ها رضاخان را آموزش می‌دادند و تربیتش می‌کردند برای پادشاه شدن.

انگلیسی‌ها در آن موقع گرچه سیدضیا را بسیار قبول داشتند ولی چون او تحصیلات داشت و سیاست می‌دانست، نمی‌خواستند او را به عنوان پادشاه انتخاب کنند، چون او به خاطر همین اهل علم و سیاست بودنش ممکن بود

در جاهایی در کار انگلیسی‌ها «ان قلت» بیاورد و یا نتواند خوب دستورهای آن‌ها را عملی کند و این برای آن‌ها خوشایند نبود. انگلیسی‌ها دنبال دست‌نشانده‌ای بودند که بی‌چون و چرا هرآنچه که آن‌ها می‌خواهند را اجرا کند. آدم بی‌سواد و بی‌اطلاعی باشد و در سرکوب مخالفان یک جانی تمام عیار؛ و این مسأله یعنی قتل و غارت از سیدضیا سیاس به آن شکل بر نمی‌آمد. پس به این ترتیب دولت استعمارگر انگلستان تشخیص داد که بین این دو، رضاخان است که باید رضاشاه شود.

منابع:

- ۱- «زمینه چینی‌های انگلیس برای کودتای ۱۲۹۹» نوشته‌ی امیل لوسونور، ترجمه‌ی ولی‌الله شادان، انتشارات اساطیر
- ۲- «خاطرات سری آپرونساید» - به انضمام متن کامل شاهراه فرماندهی، چاپ مؤسسه‌ی پژوهش و مطالعات فرهنگی با همکاری مؤسسه‌ی خدمات فرهنگی رسا
- ۳- «سید ضیا الدین طباطبایی سیاست‌مدار دو چهره» نوشته‌ی خسرو معتمد، جلد ۱ و ۲، نشر آویژه
- ۴- «ملکه پهلوی» - خاطرات تاج الملوک، بنیاد تاریخ شفاهی ایران، ناشر مؤسسه‌ی انتشارات به آفرین

تبعات ملی شدن صنعت نفت

زهرة رحمانی*

در گذشته، ایجاد وابستگی، یکی از ترفندهای کشورهای استعمارگر برای ایجاد سلطه بر کشورهای فقیر دنیا بود. کشورهای استعمارگر از همان ابتدا که شروع به استثمار کشورهای جهان سوم کردند، درصدد ایجاد وابستگی به منظور بهره‌برداری از منابع و ثروت آنان بودند، زیرا وابستگی ضمن تأمین منافع کشورهای استعمارگر، مانع از توسعه و استقلال مستعمرات در درازمدت می‌شد؛ چراکه شرط دستیابی به پیشرفت، آزادی و استقلال است و تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی این کشورها، این موضوع را اثبات کرده که سلطه‌ی خارجی یکی از عوامل بازدارنده‌ی توسعه‌ی سیاسی کشورهای جهان سوم و فلج‌کننده‌ی اقتصاد آنها بوده است.

در این رابطه، مقام معظم رهبری نیز رژیم پهلوی را نمونه‌ای از آن

* پژوهشگر تاریخ معاصر

دولت‌های وابسته می‌دانستند که «با نبود کردن کشاورزی ملی و وابسته کردن صنعت ناقص و معیوب و باز گذاشتن دست بیگانگان حریص و نوکران دربار و غارت منابع نفتی و بذل و بخشش ثروت ملی به اربابان آمریکایی، اروپایی و... کشور را تسلیم اراده‌ی قدرت‌های خارجی کرده بود.» ایشان راه برون‌رفت از این وابستگی‌ها را آگاهی و بیداری ملت‌ها می‌دانند و معتقدند: «اراده‌ی خداوند بر بیداری ملت‌ها تعلق گرفته است.»

یکی از نمودهای عینی این سخن را می‌توان در مسئله‌ی ملی شدن صنعت نفت یافت که در آن مردم ایران با آگاهی و بیداری تمام، به مخالفت با استعمار انگلیس، به‌خصوص در زمینه‌ی نفت پرداختند که البته با مخالفت و کارشکنی قدرت‌های بزرگ، یعنی آمریکا و انگلیس و در نهایت کودتای ۲۸ مرداد روبه‌رو گردید. انتظار چنین چیزی هم می‌رفت، زیرا با تحقق این جنبش، اولاً دولت انگلستان منافع اقتصادی حاصل از امتیازات نفتی را از دست می‌داد و ثانیاً نهضت ملی شدن با الگوسازی خود و رهبران‌ش، می‌توانست زنجیره‌ی ملی شدن و استقلال در سایر کشورها، مانند مصر، اندونزی و... را ایجاد کند و همین امر ترس کشورهای استعمارگر را به دنبال داشت. به همین منظور، به نگاهی اجمالی درباره‌ی این نهضت خواهیم پرداخت.

استعمار، وابستگی و عدم توسعه‌ی درون‌زا

استعمار در ساده‌ترین تعریف، تسلط سیاسی، نظامی، اقتصادی و... یک یا چند دولت بر دولت‌های دیگر به بهانه‌ی آبادانی آنجا، اما در واقع برای تأمین منافع خود است. ماهیت استعمار به گونه‌ای است که برای نیل به اهداف خود و «بهره‌برداری از کمره‌ی زمین، ارتش عظیمی از داوطلبان و امدادگران را که شامل هزاران نفر از نمایندگان مالی و بازرگانی،

❖ نهضت ملی شدن نفت،
که بر استقلال و آزادی
از قدرت‌های خارجی و
به خصوص انگلیس تأکید
داشت، الگویی برای
کشورهای عضو جنبش
عدم تعهد و نیز کشورهای
مستعمره گردید. با توجه
به تأثیرگذاری جهانی و
منطقه‌ای ملی شدن صنعت
نفت ایران، این حرکت
انقلابی، به سردمداران استعمار
انگلیس شوک عمیقی وارد
کرد.

کارشناسان ارتشی، پزشکان، مهندسان،
جغرافی دانان،^۱ زمین‌شناسان، کارشناسان
دیگر سیاسی و صنعتی، آموزگاران و حتی
مبلغان مذهبی می‌شود، بسیج می‌کند.

در این رابطه، پیشگامان اولیه‌ی استعمار،
دو کشور اروپایی اسپانیا و پرتغال بودند.
بعد از آن، بسیاری از کشورهای آسیا و
آفریقا و آمریکای لاتین، تحت استعمار
سایر کشورهای اروپایی درآمدند و بنابراین

باید گفت استعمار در مفهوم جدیدش، که مربوط به چند صد سال اخیر
می‌شود، مفهومی کاملاً اروپایی بود. این قدرت‌ها برای حفظ منافع
اقتصادی خود، معمولاً یا آن کشورها را مستقیماً تحت عنوان مستعمره،
استثمار می‌کردند یا اینکه آن‌ها را به‌عنوان کشورهای تحت‌الحمایه اداره
می‌نمودند و با اعمال زور، بر آنان مسلط می‌شدند و شروع به چپاول و
غارت منابع و ثروت آنان می‌کردند.

به‌عنوان مثال، هندوستان که به مدت یک قرن و نیم مستعمره‌ی
انگلستان بود، «یک منبع ثروت بیکران برای انگلستان به حساب می‌آمد».^۲
در حالی که هیچ آبادانی یا اقدام مثبتی برای مردم فقیر آن با استفاده از
منابع خودشان صورت نگرفت. یا «در کشور نپال، طی صد سال و اندی،
رژیم دست‌نشانده‌ی انگلیس حتی یک واحد مهم صنعتی احداث نکرد.
مردم این کشور کوهستانی، همیشه از نداری، بی‌سوادی و بیماری‌های
گونگون رنج می‌بردند».^۳ زیرا ماهیت سیستم استعماری به‌گونه‌ای است
که همواره مانع هرگونه توسعه‌ی درون‌زا در کشورهای مستعمره می‌شود.

۱- شیخ نوری، محمد امیر (۱۳۸۶)، «ملکرد استعمار در جهان و ایران»، نشریه‌ی زمانه، شماره‌ی ۵۶، ص ۱۹.

۲- شیخ نوری، همان، ص ۱۹.

۳- همان، ص ۲۰.

توسعه‌ی درون‌زا توسعه‌ای است خودمدار که مفهوم آن تکیه بر خود برای اداره‌ی کشور و نیز تعامل با دنیای خارج است. البته کشورهای آمریکای لاتین هم از این قاعده مستثنا نبودند. «کشتارهایی که در زمان تصرف مناطق آمریکای لاتین و بعد از تسلط بر آن‌ها شد، با میکروب‌ها و ویروس‌های بیماری‌های مسری که اروپاییان با خود به ارمغان آورده بودند و پیش از آن در آمریکا وجود نداشت و با استثمار شدید افراد، چه در بخش کشاورزی و چه در بخش استخراج معادن، دست‌به‌دست هم دادند و بنیان این مردم را برانداختند.»^۱

نمونه‌ی ملموس‌تر استعمار، کشور ایران است. ایران به دلیل منابع سرشار طبیعی، اعم از منابع نفتی و کشاورزی و همچنین موقعیت جغرافیایی خاصش، همواره مورد تهاجم کشورهای استعمارگر بوده است. آغاز استثمار ایران به مفهوم جدیدش، به اوایل قرن نوزدهم و نیز دوره‌ی قاجار برمی‌گردد که طی قراردادی، ایران رسماً به‌عنوان مستعمره‌ی روسیه و انگلیس بین دو کشور تقسیم گردید. از آن دوره به بعد، تا قبل از پیروزی انقلاب، کشور وابسته به بیگانگان بود. طی این دوره، جنبش‌هایی چون انقلاب مشروطه، نهضت تنباکو یا ملی شدن نفت صورت گرفت، اما کارشکنی بیگانگان و به‌خصوص انگلیس و بعدها آمریکا مانع از موفقیت کامل آن‌ها می‌گردید. با این حال، جنبش ملی شدن نفت، در دوره‌ای که بسیاری از کشورهای آسیایی زیر یوغ استعمارگران بودند، جنبشی مهم برای رهایی از وابستگی بود که با آگاهی کامل مردم و نیز همراهی روحانیون صورت گرفت.

ملی شدن نفت، فرار از وابستگی

نفت یا طلای سیاه از همان ابتدای کشف، با طمع قدرت‌های استعمارگر

بین‌المللی مواجهه شد. البته ریشه‌ی تسلط انگلیس بر نفت ایران را باید در قرارداد داریسی جست. یکی از امتیازات این قرارداد، که در سال ۱۹۱۰ با داریسی بسته شد، حق کشف و استخراج نفت به مدت شصت سال بود که سهم ایران در صورت کشف و استخراج، تنها شانزده درصد بود. زمانی که اولین چاه نفت در ایران در منطقه‌ی مسجد سلیمان در استان خوزستان توسط یک شرکت انگلیسی کشف شد، دولت وقت ایران هیچ آگاهی و درکی از این اتفاق مهم نداشت. اما کاشفان آن به‌خوبی می‌دانستند که چه ثروت عظیمی در ایران دست یافته‌اند و پایه‌های استعمار خود در ایران را با قراردادهای استثماری استخراج، تولید و فروش نفت خام ایران بنا نهادند و وارد حوزه‌ی فعالیت‌های نفتی ایران شدند و سال‌ها سرمایه‌ی مردم ایران را به تاراج بردند.

اما زمانی که ایرانیان پی بردند منابع نفت به‌وسیله‌ی خارجی‌ان چپاول می‌شود و سهمیه‌ای که حق ملت ایران است، پایمال می‌گردد، زبان به اعتراض گشودند. در یکی از اقدام‌های عملی، مجلس شورای ملی در ۱۰ آذر ۱۳۱۱ اقدام به لغو قرارداد داریسی کرد که در شرایط استبداد تحصیل شده بود و اعتبار قانونی نداشت، اما دولت انگلیس زیر بار این قانون نرفت.

در نهایت، با اوج گرفتن اعتراضات مردم، انگلستان مجبور به عقد قرارداد گس-گلشائیان شد که البته تفاوت چندانی با قرارداد داریسی نداشت و تنها سهم ایران از شانزده درصد به بیست درصد تغییر کرده بود و باز هم نتوانست موجبات رضایت مردم را فراهم کند. اما در ادامه و با گذشت زمان و علی‌رغم اعتراض دولت انگلستان، مجلس شورای ملی در جلسه‌ی ۲۴ اسفند ۱۳۲۹، قانون ملی کردن صنعت نفت را در یک ماده و دو تبصره به تصویب گذاشت و در ۲۹ اسفند، مجلس سنا هم بر آن صحنه گذاشت. ملی کردن صنعت نفت ایران یکی از مهم‌ترین گام‌های

اقتصادی در تاریخ نوین ایران بود که در ابتدا با اعتراض و مخالفت جدی دولت انگلستان و سپس آمریکا مواجه شد.

دولت انگلیس، که با تصویب این قانون منافع خود را در خطر می‌دید، برای جلوگیری از به ثمر نشستن حرکت ملی شدن صنعت نفت، از تمامی شگردهای ممکن استفاده کرد. یکی از این شگردها، تحریم نفت ایران در نیمه‌ی اول سال ۱۳۳۰ با هدف به خطر انداختن ثبات سیاسی و اقتصادی کشور بود. البته اتخاذ چنین رویکردی از دولت انگلستان چندان هم عجیب نبود، چون در درازمدت، این اقدام از بُعد سیاسی، اقتصادی و حتی جهانی کاملاً به زیانش بود.

سودها و زیان‌های ناشی از امتیازات نفت

حرکت ملی شدن صنعت نفت در شرایطی شکل گرفت که ایران بزرگ‌ترین تولیدکننده‌ی نفت خام خاورمیانه بود و پس از آمریکا، ونزوئلا و شوروی سابق، چهارمین تولیدکننده‌ی معتبر نفت خام دنیا محسوب می‌شد. این در حالی بود که بیشترین سود حاصل از تولید و فروش نفت، نصیب دولت انگلستان و سایر شرکت‌های نفتی می‌شد. آنان در ازای امتیازاتی که گرفته بودند، مبالغ بسیار ناچیزی به ایران پرداخت می‌کردند.

بنابراین طبیعی بود که در برابر سود کلانی که می‌بردند، مخالف ملی شدن نفت و نیز حل بحران نفت باشند. در این رابطه، مصدق معتقد بود یکی از عللی که مانع حل بحران نفت گردید، «منافعی بود که بعضی از شرکت‌های عظیم نفتی در منطقه‌ی خاورمیانه دنبال می‌کردند و می‌ترسیدند که در صورت حل مشکل نفت براساسی که دولت ایران پیشنهاد می‌کند، منافع آن‌ها دچار مخاطره گردد»^۱ «زیرا طبق آمارهای

۱- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۴)، روابط خارجی ایران ۵۷-۱۳۲۰، نشر قومس، ص ۲۲۱.

رسمی، درآمد خالص شرکت نفت ایران و انگلیس ۸۹۵ میلیون لیره بوده که فقط ۱۰۵ میلیون لیره‌ی آن به دولت ایران رسیده بود. این مبلغ، ۱۱/۹ درصد درآمد کل شرکت بود، در حالی که طی همین دوره، فقط شرکت ۱۷۵ میلیون لیره به دولت انگلستان پرداخت کرد که ۱۹/۵ درصد از درآمد آن را شامل می‌شد.^۱ «یا طبق آمارهای دیگر، حق‌السهم ایران بابت عایدات نفت در سال ۱۹۳۱ فقط ۳۰۲ هزار لیره بود.»^۲ و تا پایان سلطنت رضاشاه شرکت نفت مجموعاً در حدود پنجاه میلیون لیره به عنوان حق‌السهم دریافت کرد که قسمت اعظم آن به صورت اسلحه و مهمات برای ارتش ایران بود و آن هم پس از حمله‌ی متفقین، به دست خودشان افتاد.»^۳

آنچه از این آمارها مشخص می‌گردد این است که عملاً ایران از درآمد حاصل از فروش نفت طی سال‌هایی که شرکت‌های خارجی بر نفت استیلا داشتند، در واقع محروم بوده و در مقابل، دولت انگلستان سود کلانی را از این بابت کسب کرده است. بنابراین اولین نتیجه‌ی جنبش ملی شدن نفت، ضررهای اقتصادی بود که البته تنها شامل مسئله‌ی اقتصادی نمی‌شد، بلکه در سایر ابعاد نیز این کشور را با مشکل مواجه می‌کرد:

تأثیرات جهانی ملی شدن نفت

علت دیگر مخالفت انگلستان با نهضت ملی شدن نفت این بود که این جنبش الگویی برای کشورهای مشابه ایران گردد که البته همین‌طور هم شد. نهضت ملی شدن نفت، که بر استقلال و آزادی از قدرت‌های خارجی به خصوص انگلیس تأکید داشت، الگویی برای کشورهای عضو جنبش عدم‌تعهد و نیز کشورهای مستعمره گردید. با توجه به تأثیرگذاری

۱- محمدعلی (همایون) کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، ج ۱، ترجمه‌ی محمدرضا نفیسی، تهران، پاپروس، ۱۳۶۶، ص ۶۵.
 ۲- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۸۵)، روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، انتشارات امیرکبیر، ص ۳۸۸.
 ۳- همان، ص ۳۹۰.

جهانی و منطقه‌ای ملی شدن صنعت نفت ایران، این حرکت انقلابی، به سردمداران استعمار انگلیس شوک عمیقی وارد کرد. به فاصله‌ی چهار ماه پس از ملی شدن نفت ایران، روزنامه‌ی الاهرام در تاریخ ۹ تیر ۱۳۳۰ در مقاله‌ای با نام «در پیرامون ملی کردن صنایع و مؤسسات در مصر و لزوم انجام آرمان‌های ملی»^۱ موضوع ملی کردن کانال سوئز را مطرح کرد.

چند سال بعد نیز در اقدامی عملی، جنبش ملی شدن کانال سوئز به رهبری جمال عبدالناصر صورت گرفت که همسو با نهضت ملی کردن نفت بود و همان‌طور که خود جمال عبدالناصر نیز اعلام کرد، وی از تأثیر ملی شدن صنعت نفت ایران درس آموخته بود. احمد سوکارنو نیز از رویکرد ایران در مبارزه با استعمار انگلیس برای مبارزه با هلندی‌ها استفاده کرد و از آن الهام گرفت.

تأثیر ملی شدن نفت ایران در حدی بود که «ایران‌زمین از لحاظ تأثیرگذاری بر تحولات قاره‌ی آسیا، فرانسه‌ی آسیا خوانده شد.»^۲ این در حالی بود که جنبش ملی کردن نفت نتوانسته بود به اهداف واقعی خود برسد. حال اگر این نهضت به موفقیت کامل می‌رسید، قطعاً می‌توانست تأثیرات عمیق‌تری داشته باشد. بنابراین سکوت و موافقت انگلستان با جنبش ملی ایرانیان می‌توانست به منزله‌ی پایان سلطه‌ی سیاسی اش در ایران و حتی خاورمیانه نیز باشد.

از دست دادن تسلط سیاسی

طی دوران مذکور، انگلستان اولین و مهم‌ترین بازیگر خارجی و رسمی در امور سیاسی و اقتصادی ایران بود. این کشور که از دوران قاجار توانسته بود ایران را تحت سلطه‌ی خود درآورد، از طریق نفت سلطه‌ی سیاسی هم

۱- فرهمند عراقی، علی (۱۳۸۲)، «تأثیرات خارجی جنبش ملی نفت ایران»، فصلنامه‌ی تاریخ روابط خارجی، شماره‌ی ۱۵، ص ۲۳.

۲- همان، ص ۱۴.

❖ گرچه حرکت ملی شدن صنعت نفت تا حدودی توانست منافع مردم ایران را در قراردادهای نفتی حفظ کند، اما تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، تمام قطعات و تجهیزات مورد نیاز صنعت نفت از خارج وارد می‌شد و پایانی برای حضور شرکت‌های نفتی خارجی در صنعت نفت ایران متصور نبود.

یافته بود، زیرا تمام اقتصاد ما بر پایه‌ی نفت بود و نفت در اختیار انگلستان قرار داشت. بنابراین از دست دادن امتیازات نفت به‌نوعی پایان سلطه‌ی سیاسی نیز محسوب می‌شد. نفوذ سیاسی انگلیس در حدی بود که شاه عملاً در بسیاری از امور، کاملاً تابع دولت انگلستان بود: «انگلیسی‌ها نفوذ فوق‌العاده و شناخت بسیار از اوضاع

اجتماعی اقتصادی ایران در طول یک قرن و نیم به صورت ممتد داشتند که قدرت مانور شاه را شدیداً محدود می‌کرد.»^۱

طی این دوران، دولت انگلستان در بسیاری از امور سیاسی ایران، اعم از انتقال قدرت از رضاشاه به فرزندش و... نقش مستقیم داشت و از این راه منافع خود را تأمین می‌کرد. از طرفی محمدرضاشاه نیز به‌نوعی مجبور به تبعیت از خواسته‌های انگلیس بود. بنابراین طبیعی بود که استقلال اقتصادی، زمینه‌ی استقلال سیاسی را نیز فراهم کند.

تبعات ملی شدن صنعت نفت آن‌چنان ضربه‌ی هولناکی بر استعمار انگلستان وارد نمود که به تحریم صادرات نفت ایران مبادرت کرد. این موضوع «دولت را با مشکلات حاد اقتصادی مواجه کرد و علاوه بر سیاست خارجی و داخلی اقتصاد نیز درگیر مشکل نفت شد. این مشکلات اقتصادی بدون شک در زمینه‌سازی کودتا و سقوط دولت ملی، مؤثر بود.»^۲ و متأسفانه با تشکیل دولت کودتا، دولت انگلستان، به همراه رقیب نوظهور خود، آمریکا توانست بسیاری از امتیازات از دست‌رفته را به دست آورد.

بنابراین گرچه حرکت ملی شدن صنعت نفت تا حدودی توانست

۱- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۴)، روابط خارجی ایران ۵۷-۱۳۲۰، نشر قومس، ص ۴۶.

۲- «از بلای سیاه تا نفرین منابع»، اقتصاد انرژی، ۱۳۸۸، شماره‌ی ۱۲۴، ص ۲

منافع مردم ایران را در قراردادهای نفتی حفظ کند، اما تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، تمام قطعات و تجهیزات مورد نیاز صنعت نفت از خارج وارد می‌شد و پایانی برای حضور شرکت‌های نفتی خارجی در صنعت نفت ایران متصور نبود. با این حال، این جنبش قدمی مهم در مبارزه با استعمار و رهایی از وابستگی از کشورهای استعمارگر برداشت که نشان از آگاهی مردم و روحانیون و نیز عزم آنان در مبارزه با غارت و چپاول بیگانگان داشت.

همان‌طور که رهبر انقلاب نیز فرمودند: «انگلیسی‌ها نفت ایران را ملک شخصی خود به حساب آورده بودند و ده‌ها سال استفاده‌ی غاصبانه می‌کردند و مال ملت ایران را تقریباً مفتِ مفت می‌بردند... اما این بساط را نهضت ملی شدن صنعت نفت به هم زد.» بنابراین هرچند این نهضت نتوانست اهداف آرمانی خود را تحقق بخشد، اما پیشرو در راه آزادی و استقلال بود و با الگوسازی خود برای سایر کشورها، موقعیت استعمار انگلیس را در منطقه‌ی خاورمیانه به شدت به خطر انداخت و نقطه‌ی آغاز خروج انگلیس استعمارگر از منطقه‌ی خاورمیانه را رقم زد.

نقض حاکمیت سیاسی ایران از سوی انگلیس به روایت اسناد

بهزاد جامه بزرگ*

ضعف حاکمیت مرکزی ایران در مقابله با زیاده خواهی‌ها و فشارهای دولت‌های استعمارگر اروپایی، به خصوص انگلستان، سرزمین ایران را مبدل به جولانگاهی برای اجرای منویات استعماری و مداخله جویانه‌ی بیگانگان کرده بود. شیب زوال و انحطاط قدرت در ایران که از زمان «فتحعلی شاه» قاجار آغاز گشته بود با گذر زمان تندتر گشته و اینک در زمان «مظفرالدین شاه» به جایی رسیده بود که تنها شبحی از حاکمیت و دولت در ایران باقی مانده بود.

این شرایط در صورتی بود که ایران در این زمان به محل رقابت دو سفارتخانه‌ی روس و انگلیس بر سر کسب امتیازات و نفوذ بیشتر تبدیل شده و دولت ایران به مثابه میزان، موظف به رعایت تساوی و کسب رضایت طرفین بود. (این فرآیند در آینده‌ی نزدیک منجر به انعقاد قرارداد ۱۹۰۷م.

* پژوهشگر تاریخ معاصر

میان دولتهای روس و انگلیس گردید). نمونه‌ای از این رقابت‌ها، جدال بر سر کسب حقوق بحری آب‌های شمال و جنوب ایران توسط دولتهای روسیه و انگلستان از دولت ایران بود. پس از این که دولت ایران حقوق بحری دریای خزر را به روسیه بخشید، انگلیسی‌ها برای جبران، به فکر بسط نفوذ در خلیج فارس و تسلط کامل آب‌های جنوب ایران افتادند. گزارش «کاشف السلطنه» کنسول ایران در بمبئی به مظفردین شاه در خصوص تحرکات انگلیسی‌ها در خلیج فارس ارایه‌گر شمایی کلی از تعرض‌های انگلیسی‌ها به حقوق بحری ایران می‌باشد:

«از زمانی که دولت علیه ایران حقوق بحری خود را در بحر خزر به روس بخشید، دولت انگلیس هم در فکر بردن حقوق خلیج فارس برآمد. چون دولت علیه جهازات جنگی و تجارتي در آن خلیج نداشت، کم کم دولت انگلیس نفوذ خود را روز افزون نمود تا این که خود را مالک بی شریک بحر العجم می‌داند یعنی حدودی که از برای حرکات جهازات خود در خلیج به واسطه فصول عهدنامه‌ی ۱۲۲۹م. بحری که توسط مستر «آلیس ایلچی» دولت فخمه‌ی انگلیس منعقد شده بود به واسطه‌ی برداشتن رسم اجازه و حقوق پاسپورت که معمول کل روی زمین است، مطلق العنان و حاکم بالاستحقاق خلیج فارس گردید و کار را به جایی رسانیده که دکتر مأمور دولت را برای معاینه و تحقیق راه به جهاز نمی‌دهند و به جای قنسول یا قنسول جنرال در مرکز ایالت خلیج رزیدانت مقرر می‌نماید. این عنوان در هیچ نقطه و ایالت مجاز نمی‌شود مگر در ممالک مختصه‌ی دولت انگلیس مثل آن که در جمیع ایالت‌های داخله‌ی هندوستان رزیدانت که به منزله‌ی فرمانفرما بوده باشد، مقرر داشته است ...»

انگلیس پس از واگذاری «حقوق بحری» در دریای خزر از جانب حکومت ایران به روس‌ها با توجه به ضعف حاکمیت در ایران برای

کسب حقوق بحری خلیج فارس و جبران امتیاز واگذار شده در آب‌های شمال ایران به روسیه منتظر اجازه‌ی دولت ایران نمی‌ماند و همان‌طور که کنسول ایران در بمبئی گزارش می‌دهد با اقدام‌هایی که در خلیج فارس انجام داده‌اند، خود را «حاکم بالاستحقاق» و «مطلق‌العنان» خلیج فارس کرده‌اند. کنسول ایران در بمبئی در همان گزارش با توجه به نفوذ گسترده‌ی انگلیسی‌ها در خاک ایران و اقدام‌های معاندانه‌ی ایشان برضد مصالح مردم و دولت ایران می‌افزاید:

«امیر عبدالرحمن خان که جیره خوار و نوکر انگلیس است یک نفر انگلیسی در ملک خود راه نمی‌دهد و یک آدم رعیت او نمی‌تواند بی‌اذن، خارج و داخل بشود و به قسمی سرحدات خود را از تخطی اجانب محفوظ داشته که با اغراق مرغ از هوا نمی‌تواند داخل افغانستان بشود ولی در حدود ایران ... همه روزه صاحب منصبان انگلیس به تغییر لباس و به عنوان خریداری قاطر و غیره در میان ایلات و سرحد داران، پراکنده هستند و احدی نمی‌پرسد آنها کجا رفته و اینها از روی چه قاعده و مصلحت مجاز شده‌اند که داخل ایلات ما شده اخلاق مردم غیور ملت دولت پرست را پر شدت و وعید(۹) خراب کنند و از پادشاه و ابناء وطن خویش متنفر سازند و به حمایت خود راغب کنند والله نمیدانم در ایران چه روی داده است که باید انگلیس و روس برآ و بحرأ مطلق‌العنان و صاحب اختیار باشند خوب بود سبک افغانستان و ترانسوالرا نسبت به همسایگان خود مسلوک میداشتیم و از این مرعوبیت خلاص می‌شدیم ...»

اگرچه نویسنده‌ی گزارش با بیان نمونه‌هایی از تعرض‌ها و مداخله‌های انگلیس‌ها در حدود و امور ایران تلاش می‌کرد تا شاه و صدراعظم را نسبت به اوضاع نابسامان «ممالک محروسه‌ی ایران» متذکر و متنبه سازد، اما وضعیت به سبب مدت‌ها انفعال و واماندگی در برابر هجمه و استعمار انگلستان نامساعدتر از آن بود که بشود اقدامی در راستای

اصلاح کاستی‌های یاد شده، انجام داد. از این رو مظفرالدین شاه با خواندن گزارش تنها به نوشتن این نکته‌ی پرمعنا بسنده می‌کند:

«جناب اشرف صدراعظم هر یک از این مطالب که کاشف السلطنه عرض کرده، صحیح است ولی راهی که یکصد سال است باز شده، چگونه می‌توان بست ...»

این عبارات مظفرالدین شاه که به طور کامل موضع ضعف شاه ایران در برخورد با نفوذ و مداخله‌ی انگلیسی‌ها در ایران را نشان می‌دهد، وضعیت بهتر از این را نمی‌توانست برای مملکت ایران رقم زند به طوری که به گواهی اسناد و شواهد تاریخی، شاه ایران در واگذاری امتیازات و منابع داخلی ایران به افرادی غیر از اتباع انگلیسی و دولتی غیر از دولت انگلستان به شدت در مضیقه و فشار قرار می‌گرفت. برای مثال زمانی که زمزمه‌ی واگذاری امتیاز احداث بناهای آبی در رودخانه‌ی کارون به شرکت‌های غیر انگلیسی به اطلاع دولت انگلستان رسید، سفارت انگلستان در تهران سریع به این قضیه واکنش نشان داده و طی نامه‌ای به وزارت امور خارجه‌ی ایران، نسبت به تبعات این اقدام به دولت ایران هشدار داد:

«از قراری که به دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان خبر رسیده دولت ایران خیال دارد در حوالی اهواز برای ایجاد و کارکردن بناهای آبی در رود کارون امتیاز حق انحصاری به یک کمپانی خارجی بدهند. دولت علیه ایران به خوبی از مصالح و فوایدی که رعایای انگلیس در آن ناحیه دارند مستحضرنند و در حقیقت اعلیحضرت شاه شهید نوراله مضجع‌ه برای این مصالح احکام مخصوصه صادر و ترغیبات مستقیمه فرموده و این کار، مطرح مکاتبات مشروحه‌ی فیما بین دولتین بوده است. خیال چنین کاری از قرار معلوم مورث تغییر بزرگی برای وضع حالیه‌ی کارون چه از حیث تجارت و چه از حیث سیاست می‌باشد و نظر به این فقره هست که در

❖ «در خصوص امتیازی که می‌گویند به دو نفر خارجه برای غواصی مروارید در خلیج فارس داده شده است برحسب دستورالعمل جناب مستطاب اجل لورد سالسبوری خاطر جناب مستطاب اجل عالی را متذکر می‌سازد که دولت اعلیٰ حضرت پادشاه انگلستان هرگونه اقدامی که به حقوق مشایخ اعراب در سواحل خلیج فارس که مشارالیهم در تحت حمایت انگلیس می‌باشند اثری برساند، نمیتوانند قبول نمایند. در این موقع، احترامات فایقه را تجدید می‌نماید. سسیل اسپرینگ رایس»

حالی که این سفارت از روی صداقت برای هر اقدامی که اسباب ترقی منابع ثروت ایران باشد نهایت میل را دارد [و] برحسب دستورالعمل واصله اظهار میدارد که نظر به دوستی که خوشبختانه فیما بین دولتین اعلیحضرتین پادشاه انگلستان و شاه ایران برقرار است «سر ادوارد گری» تعیین دارند بدون مکاتبه و مذاکره با دولت انگلیس هیچ اقدامی قطعی در این باب به عمل نخواهد آمد. سسیل اسپرینگ رایس.»

یا نمونه‌ی دیگری از مداخله‌های آشکار در امور داخلی ایران، مکاتبه‌ی

سفارت انگلستان با وزارت امور خارجه‌ی دولت ایران نسبت به واگذاری امتیاز غواصی و صید مروارید در خلیج فارس به اشخاص غیر انگلیسی است، این اقدام به بهانه‌ی این که تهدید کننده‌ی «حقوق مشایخ اعراب در سواحل خلیج فارس» می‌باشد، از جانب دولت انگلیس برحذر داشته می‌شود:

«در خصوص امتیازی که می‌گویند به دو نفر خارجه برای غواصی مروارید در خلیج فارس داده شده است برحسب دستورالعمل جناب مستطاب اجل لورد سالسبوری خاطر جناب مستطاب اجل عالی را متذکر می‌سازد که دولت اعلیٰ حضرت پادشاه انگلستان هرگونه اقدامی که به حقوق مشایخ اعراب در سواحل خلیج فارس که مشارالیهم در تحت حمایت انگلیس می‌باشند اثری برساند، نمیتوانند قبول نمایند. در این موقع، احترامات فایقه را تجدید می‌نماید. سسیل اسپرینگ رایس.»

سند شماره ۱/۲

۲۲ ۳۴
۹

۲۳



گفته و تقدیر و کبر هر چند و انفرادی که در این کشور از یک علم در دست است، با هر چه
 در دینشان چهار صد نفوس نام و انفرادی که در این طرف از کوه و دره و صحرا و بیابان
 به غیر از سر و نتوان فریاد از خاطر و غیر در میان ایدست و سر حدود ایران، هر آنکه همین و احد
 آنها کارش و اینها از درجه تا خود و صحت و غیره و انفرادی است، شرا و خلق هم بخود رسیده
 پرست را پرستوست و عید خراب گشته و از پرست و دین و وطن نیز شرف نماند و بهر چه
 و اینه نمیدانم در ایران چه در هر است که باید تغییر و در هر بر آید بجز مطلق العنان و صاحب اختیار
 خوب نیست که بخانشان در اسرار انبیا و جمیع این خصوصیت است و از این جهت خوب
 شدیم و مصلحت خود در هر چه و این است که باید هر یک که خواهد است قرائت بطور قانون مانع از آزادی
 این کشور و هر چه را که بر آن با هر گشته در این مضافه و نفوس از این
 است این مضافه از مملکت خرد و این مملکت در زاده و این نیز باید تا هر که از این مملکت است
 لیکن اگر در وجه این است، هر آنگاه که آن مملکت دست را جفت با هم با او از خود مملکت
 شایسته هر عمل و هر روز وقت در مملکت خرد و در دو دو امین و انفرادی است که این
 و گرانه تا این مملکت است این است که این مملکت است که هر که خواهد و با چه خواهد؟
 به فراموشی است مطلق و مطلق

سند شماره ۳

جناب سید محمد تقی میرزا
مستوفی العالی

و خصوصاً استاذ سرکار سید محمد تقی میرزا
مستوفی العالی

بر حسب دستور جناب سید محمد تقی میرزا
مستوفی العالی

که در وقت عیادت پناه کتبتان
مستوفی العالی

۱۳۱۸

در وقت عیادت جناب سید محمد تقی میرزا
مستوفی العالی

مستوفی العالی

پس از آن که «ژاک دمورگان» رییس هیأت باستان شناسی فرانسه در سال ۱۳۱۶ه.ق. (۱۸۹۸ م.) در مجله‌ی «معادن پاریس»، شرحی درباره‌ی وجود منابع نفت در جنوب و غرب ایران منتشر نمود، توجه «کتابچی خان» ارمنی نسبت به این مسأله جلب شد. او از پاریس به ایران آمد و به نقاط غربی و جنوبی ایران مسافرت کرد و در ناحیه‌ی «مسجد سلیمان» دو چشمه‌ی «نفتون» و «خورسان» را دید و به وجود منابع عظیم نفت در این نقطه یقین حاصل نمود.

وی در بازگشت از ایران و با کمک و راهنمایی «درامند ولف»، وزیر مختار سابق انگلیس در ایران با یک سرمایه‌دار انگلیسی به نام «ویلیام ناکس دارسی» آشنا شد و وی را تشویق به بهره‌برداری از منابع نفت ایران کرد. در سال ۱۹۰۱م. (۱۳۱۹ه.ق.) دارسی نماینده‌ای به اسم «ماریوت» را به همراه کتابچی خان به تهران اعزام داشت که با دولت برای اخذ امتیاز نفت وارد مذاکره شود. در ضمن ماریوت سفارشنامه‌ای از سر دروموند ولف برای وزیر مختار انگلستان در تهران همراه داشت تا همه نوع مساعدت با او بنماید. سر «آرتور هاردینگ»، وزیر مختار وقت انگلستان در ایران که پس از ملاقات با ماریوت و با شنیدن توضیحات وی به اهمیت مسأله پی برده بود، در شرح خاطرات مأموریتش در ایران در این باره می‌نویسد:

«طریقه‌ای که برای نیل به مقصود و گرفتن این امتیاز در نظر گرفته شده بود، به نظرم استحقاق داشت از طرف سفارت پشتیبانی شود، این بود که اولیای شرکت مورد نظر با تخصیص مقداری از سهام همین شرکت به جمعی از اعضای متنفذ حکومت ایران- از جمله به خود صدراعظم میرزا علی اصغرخان امین السلطان- نظر موافق کابینه را با پیشنهادی که قرار بود به اعضای آن تسلیم شود جلب کنند و امتیاز استخراج این ماده‌ی گرانبها را در ایالات نفت خیز ایران به دست آوردند.»

هاردینگ با شناختی که از شخصیت رجال ایرانی داشت و هم چنین با علم به سوابق چگونگی اخذ امتیاز از دولت ایران، به خوبی می دانست که در چنین مواقعی و برای اخذ چنین امتیازاتی می بایست، رجال متنفذ و ذی مدخل در این قضیه را منتفع و همراه خود سازد، از این رو در طی ملاقات و مذاکره هایی که با صدراعظم «میرزا علی اصغر خان امین السلطان» داشت، موافقت وی را برای هرگونه مساعدت در اخذ امتیاز نفت ایران جلب کرد. امین السلطان نیز که مخالفت احتمالی روسها نسبت به واگذاری امتیاز نفت ایران به داری را پیش بینی می کرد، ضمن مستثنی کردن ایالات شمالی آذربایجان، گیلان، مازندران و خراسان از امتیاز نامه، با به کارگیری ترفندهایی مانع از اطلاع یافتن «آرگروپولو»، وزیر مختار روسیه از این قرارداد تا پس از امضای آن شد.

بدین ترتیب، با سفارش دراموند ولف، دلالی کتابچی خان ارمنی، موقعیت شناسی هاردینگ و همکاری امین السلطان و غفلت آرگروپولو و در نهایت موافقت «مظفرالدین شاه» امتیاز نفت در سراسر ایران به جز ایالات شمالی برای ۶۰ سال به ویلیام داری داده شد و قرارداد آن شامل ۱۸ ماده در ۹ صفر ۱۳۱۹ه.ق. / ۲۸ مه ۱۹۰۱م. در دو نسخه تنظیم گردید و به امضای «مظفرالدین شاه»، «امین السلطان»، «مشیرالدوله» وزیر امور خارجه، «نظام الدین غفاری» (مهندس الممالک)، وزیر معادن رسید و در دفتر وزارت امور خارجه ثبت و مبادله گردید.

صاحب امتیاز در فصل های هشتم و نهم قرارداد متعهد شده بود ظرف دو سال شرکتی برای بهره برداری از امتیاز تشکیل دهد و پس از تشکیل شرکت، ۲۰ هزار لیره نقد و معادل ۲۰ هزار لیره از سهام شرکت به دولت ایران تسلیم نماید و پس از آغاز بهره برداری، ۱۶ درصد از درآمد خالص خود را به دولت ایران پردازد و نیز معادل ۱۰ هزار لیره سهام به امین السلطان و ۵ هزار لیره سهام به مشیرالدوله و ۵ هزار لیره سهام به مهندس

الممالک بدهد.

امتیاز داری برای مدت ۶۰ سال بهره‌برداری نفت ایران را به ثمن بخش و به نام داری در عمل به انگلستان واگذار می‌کرد و این یک غبن بزرگ بود، اما این تنها ضایعه‌ی ناشی از واگذاری این امتیاز نبود و با گذشت مدت زمان اندکی از امضای قرارداد با جلب شدن توجه انگلیس‌ها به حوزه‌های نفت خیز مسجد سلیمان و مجاور آن، یکی دیگر از تبعات منفی این قرارداد که مصداق بارز مداخله در امور داخلی ایران بود با شیطنت انگلیسی‌ها گریبانگیر حاکمیت مرکزی دولت ایران شد.

انگلیسی‌ها که پس از انعقاد قرارداد داری عملیات حفاری را برای کشف و استخراج نفت آغاز کرده بودند، پس از ناکامی در «چاه سرخ» واقع در شمال «قصر شیرین» عازم جنوب گردیدند تا عملیات حفاری را در این مناطق ادامه دهند. شرکت نفت داری که اینک با افزوده شدن یکی دیگر از سرمایه‌داران بزرگ انگلیسی به نام لرد «استراتکونا» به سهامداران آن، اینک به کمپانی امتیازات تغییر نام داده بود و در صدد برآمدند تا با استفاده از حفره‌های حقوقی موجود در قرارداد داری و همچنین با هدف ایجاد زلزله در تمامیت ارضی ایران، خود به طور مستقیم نسبت به انعقاد قراردادی جداگانه با خوانین بختیاری که در این زمان به سبب ضعف حکومت مرکزی خود را صاحب و حاکم مسجد سلیمان و اراضی همجوار می‌دانستند، مبادرت نمایند.

انگلیسی‌ها که از دهه‌های پیش از این، میزان علاقه‌مندی خود را در انحصار بخش‌های مختلف خاک ایران از حاکمیت مرکزی نشان داده بودند، این بار با توجه به نسبت روابط خوانین بختیاری با حکومت مرکزی و میل بالای گریز از مرکز ایشان تلاش کردند تا در لفافه، اجرای امتیازنامه‌ی داری ضمن به رسمیت شناختن استقلال خوانین بختیاری بار دیگر تمامیت ارضی ایران را دچار خلل کنند. بنابراین در ۱۵ نوامبر ۱۹۰۵م.

❖ امتیاز داری برای مدت ۶۰ سال بهره‌برداری نفت ایران را به ثمن بخشی و به نام داری در عمل به انگلستان واگذار می‌کرد و این یک غبن بزرگ بود، اما این تنها ضایعه‌ی ناشی از واگذاری این امتیاز نبود و با گذشت مدت زمان اندکی از امضای قرارداد با جلب شدن توجه انگلیس‌ها به حوزه‌های نفت خیز مسجد سلیمان و مجاور آن، یکی دیگر از تبعات منفی این قرارداد که مصداق بارز مداخله در امور داخلی ایران بود با شیطنت انگلیسی‌ها گریبانگیر حاکمیت مرکزی دولت ایران شد.

مطابق با ۱۷ رمضان ۱۳۲۳ ه.ق. قراردادی میان کمپانی امتیازات داری و شرکایش و خوانین بختیاری منعقد گردید.

مطابق فصل اول این قرارداد: «در مدت پنج سال شرکای کمپانی حق دارند در خاک بختیاری همه قسم امتحانات و همه نوع ملاحظات عملیه و اختیارات و تفحصات نمایند برای پیدا کردن نفت ... برای این کار هر چه لازم و صلاح بدانند بسازند. در مقابل خوانین بختیاری هر مقدار زمین مورد نیاز کمپانی را می‌بایست تأمین می‌کردند و حفاظت تأسیسات و کارکنان

کمپانی را تأمین می‌کردند و در ازای این کارها و برای مستحفظین راه و مستحفظین منازل و اسباب و غیره و همه نوع مواظبت برای کسانی که جستجو می‌نمایند و چاه حفر و درست می‌کنند و برای تمام اجزا و عملجاتی که در این کارها شرکای کمپانی لازم دارند برای حفاظت اجزای کمپانی و منازل و اسباب و راه‌ها و غیره و اعانت شرکای کمپانی در تسهیل اجرای مقصود {،} خوانین عظام هر سالی دو هزار لیره انگلیسی حق گرفتن دارند و این شرایط تا هر زمانی که شرکای کمپانی صلاح بدانند در خاک بختیاری به فعالیت ادامه دهند، تمدید می‌شد.

در این قرارداد بدون این که نامی از دولت ایران بیاید، اختیار هر نوع اقدامی در اراضی تحت حاکمیت آن از جانب خوانین بختیاری به کمپانی امتیازات انگلستان واگذار می‌گردد و حتی مرجع داوری در صورت بروز اختلاف میان طرفین قرارداد، کنسول دولت انگلستان در اصفهان معرفی می‌شود. این قرارداد که با زیر پا قراردادن حقوق مسلم دولت ایران

و با زیرکی خاصی از جانب طرف انگلیسی تنظیم گردیده بود، اعتراض دولت ایران را در پی داشت. سفارت انگلستان در تهران که برای دفاع از قرارداد منعقد‌هی کمپانی با خوانین بختیاری با استناد به فصل سوم قرارداد داریسی، خطاب به وزیر امور خارجه‌ی ایران، نوشت:

«البته جناب مستطاب اجل عالی به خاطر دارند که در سنه ۱۹۰۱م. دولت علیه ایران به مستر داریسی حق مخصوص و انحصار داده‌اند که در تمام خاک مملکت ایران به استثنای بعضی ممالک شمالی آن برای مدت ۶۰ سال تفتیش نفت بنماید و نیز جناب مستطاب اجل عالی به خاطر دارند که به موجب فصل سیم امتیاز، خود مستر داریسی حق دارد که هر زمین یا عمارتی به جهت کار خود لازم داشته به ثمن با رضایت صاحبان آنها به شرطی که فیما بین خودشان بدهند» {تحصیل نماید...}

این پاسخ، دولت ایران را نسبت به اقدام کمپانی انگلیسی قانع نمی‌کرد. بنابراین اعتراض‌ها به منظور اصلاح قرارداد با خوانین بختیاری ادامه یافت به طوری که دولت ایران خروج خوانین بختیاری از تهران را منوط به اصلاح این قرارداد کرده بود. به این ترتیب، با توجه به اصرار دولت ایران و درخواست خوانین برای اصلاح قرارداد، سفارت انگلستان در تهران اقدام به استعلام از وزارت امور خارجه‌ی انگلستان در این خصوص کرد و نتیجه را طی مکاتبه‌ای به وزیر امور خارجه‌ی ایران اعلام نمود:

«جناب مستطاب اجل سرادوار گری دستورالعمل داده‌اند جواب دهم که کمپانی نفت اظهار می‌دارد که به موجب امتیازی که اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی به آنها اعطا فرموده‌اند، حق کامل دارند که به استثنای بعضی ولایات شمالیه در کلیه‌ی ایران تفتیش نفت بنمایند و به موجب فصل سوم امتیاز حق دارند هر قراردادی که لازم بدانند با اشخاص متفرقه ببندند. بنابراین کمپانی نفت راهی برای افتتاح این مسأله مشاهده

نمی‌نماید. به اعتقاد وزیر امور خارجه‌ی اعلیحضرت پادشاه انگلستان {،} این عقیده‌ی کمپانی نفت صحیح است.»

این مکاتبه که مبین اصرار دولت انگلستان در تزییع حق حاکمیت دولت ایران بر ولایات خود بود، واکنش وزیر امور خارجه‌ی ایران را در پی داشت. مشیرالدوله خطاب به سفارت انگلستان می‌نویسد:

«محترماً زحمت اظهار می‌دهد قراردادی که در فصل سوم امتیاز نامچه ذکرش است {،} فقط راجع به اجاره یا خرید اراضی است که صاحب امتیاز می‌تواند با صاحبان اراضی قرار می‌دهد و اصل قراردادی را که غالب فصول آن راجع به حقوق دولت است {،} صاحبان اراضی نمی‌توانند بدون اطلاع و تصویب دولت علیه با احدی قرار می‌دهند و این قرارداد را که کمپانی خواسته است با خوانین ببندد به هیچ وجه دولت علیه نمی‌تواند قبول نماید و همان وقت که سواد قرارداد مزبور را به وزارت امور خارجه ارسال داشته بودند جواب نوشته شد که این قرارداد را دولت علیه نمی‌تواند پذیرفته و القی (؟) نماید.»

اگرچه این نامه نشانگر اعتراض دولت ایران به دولت انگلستان در قبال تلاش آن دولت به منظور ایجاد شکاف و انشقاق میان ولایات ایران با حکومت مرکزی بود ولی در عمل به سبب انفعال و ناتوانی دولت ایران در مواجهه با دولت انگلستان و تجارب تلخی که در دهه‌های گذشته از برخورد با انگلیسی‌ها وجود داشت، مکاتبه‌ها و اعتراض‌های دیپلماتیک ایران در مقابل اقدام خصمانه و مداخله جویانه‌ی دولت انگلستان، راه به جایی نبرد.

سند شماره ۲: مکاتبه‌ی سفیر انگلستان در ایران با وزیر امور خارجه ایران در خصوص اعلام پافشاری دولت انگلستان مبنی بر استفاده از حقوق مندرج در امتیازنامه داریسی

۱۳۲۴
محمد مصدق

جناب سبط اعظم درم فرمایند که این مکاتبات
در این ادعیه و غیره است

در این ادعیه و غیره است که در این ادعیه و غیره است که در این ادعیه و غیره است

که در این ادعیه و غیره است که در این ادعیه و غیره است که در این ادعیه و غیره است

در این ادعیه و غیره است که در این ادعیه و غیره است که در این ادعیه و غیره است

که در این ادعیه و غیره است که در این ادعیه و غیره است که در این ادعیه و غیره است

در این ادعیه و غیره است که در این ادعیه و غیره است که در این ادعیه و غیره است

در این ادعیه و غیره است که در این ادعیه و غیره است که در این ادعیه و غیره است

در این ادعیه و غیره است که در این ادعیه و غیره است که در این ادعیه و غیره است

در این ادعیه و غیره است که در این ادعیه و غیره است که در این ادعیه و غیره است

Michael...

سند شماره ۳: مکاتبه‌ی وزیر امور خارجه ایران با سفارت انگلستان در تهران مبنی بر اعتراض به قرارداد مستقل آن دولت با بختیاری‌ها

سرلوحه‌ی دولت در آردم سفارت انگلستان

۴ مه‌ی ۱۳۲۴

سرلوحه‌ی محبت قنات ام‌له در ۱۸ مه‌ی ۱۳۲۴ در وزارت خزانگی تحت ریاست ذوالفقار ساربان
 در پی قرارداد کمی که خط و جهتی در دو سوی آن که در لندن امضا شد تا چه می‌نویسد و حق
 ذکر است خط رایج با این است که هر چه می‌تواند با ما جای آرام و آسودگی و امیدواریم که
 رایج می‌گردد در آنجا که در آنجا می‌تواند به ما امیدواریم که در آنجا می‌تواند به ما
 با خونی و بیرون می‌تواند به ما امیدواریم که در آنجا می‌تواند به ما امیدواریم که
 که تمام قرارداد است علیه آن که در آنجا می‌تواند به ما امیدواریم که در آنجا می‌تواند به ما
 و در آنجا می‌تواند به ما امیدواریم که در آنجا می‌تواند به ما امیدواریم که در آنجا می‌تواند به ما

بدون تردید جنبش مشروطیت ایران پدیده‌ای خلق الساعه نبود که به یکباره سایه بر فضای سیاسی ایران و نظام سیاسی حاکم بر آن افکنده باشد. زمینه‌های این جنبش از دهه‌هایی پیش از صدور فرمان مشروطیت در ایران شکل گرفته بود.

آشنایی منورالفکران ایرانی با نظام‌های سیاسی حاکم بر کشورهای اروپایی و ارزیابی این که ایشان از نقش پارلمان و قانون در پیشرفت دولتهای اروپایی داشتند، سبب شده بود تا امثال «میرزا ملکم خان ناظم الدوله» ارمنی با نوشتن «کتابچه غیبی» و یا «میرزا یوسف خان مستشار الدوله» با نوشتن رساله‌ی «یک کلمه» و یا افراد دیگری نظیر «عبدالرحیم طالبوف»، «زین العابدین مراغه‌ای» و «فتحعلی آخوندزاده» با نوشتن کتب و رسایل دیگری و با چشم‌ظاهربین خود به تمجید، تبلیغ و ترویج رهنمای نظام‌های سیاسی اروپایی و حاکمیت قانون و نظم بپردازند.

افزون بر این افکار و عقایدی که از جانب منورالفکران شیفته‌ی غرب و اروپا که از دهه‌های پیش از مشروطیت در ایران نشر می‌یافت، اوضاع نابسامان داخل مملکت ایران نیز مستعد شکل‌گیری هرگونه حرکت اعتراض آمیز برضد حاکمیت بود. ضعف و بی‌تدبیری شاهان قاجار که به ویژه در دوران سلطنت «ناصرالدین شاه» و «مظفردالدین شاه» بیش از پیش آشکار بود و ناتوانی ایشان در اداره‌ی ناب کشور و وادادگی آنها در برابر قدرت‌های استعمارگر روسیه و انگلستان، نارضایتی‌ها را از دستگاه حاکم افزون می‌کرد. این زمینه‌ها و عوامل بسیار دیگری که خارج از موضوع بحث است و پرداختن به آنها ضرورت ندارد، شرایط را برای شکل‌گیری جنبش مشروطیت در ایران مهیا کرد.

اما فارغ از هر آن چه گفته شد، مسأله‌ای که در جنبش مشروطیت ایران حایز اهمیت است، نقش سفارتخانه‌ی انگلستان در شکل‌گیری و پیشبرد اهداف آن است. اگر تا پیش از ورود سفارت انگلستان به جنبش

مشروطیت می‌توانستیم جنبش اصلاحی مردم و علما را تنها به قصد دفع ظلم و برای برقراری عدالت فارغ از هر نوع دگراندیشی و مشروطه خواهی و به عنوان حرکتی اصلاح‌گرایانه برضد اوضاع نامطلوب سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حاکم بر ایران تلقی کنیم، پس از ورود انگلستان به این جنبش که همراه با تغییر ماهیت اساسی حرکت اصلاح‌گرایانه‌ی علما و مردم بود، می‌بایست با تردید و تأمل بیشتری جنبش مشروطیت ایران را مورد مذاقه و بررسی قرار دهیم. چراکه مردم ایران در حافظه‌ی تاریخی خود- دست کم در چند سده‌ی گذشته- کمتر موردی از تعاطی منافع انگلستان با مصالح مملکت و خود سراغ دارند.

پس از بازگشت از سفر سوم فرنگ به ایران، «مظفرالدین» شاه به «عین الدوله» عنوان صدراعظم را داد و «علاءالدوله» را با اختیارات تام در مقام حکمرانی پایتخت تثبیت نمود. بیش از یک ماه از بازگشت شاه گذشته بود. کمیابی، گرانی و احتکار قند، باعث تنبیه چند بازرگان قند از سوی علاءالدوله شد و همین تنبیه آن چند بازرگان و تحصن آنان در مسجد شاه، زمینه‌ی تشنج در بازار را در آذر ۱۲۸۴ ه.ش. فراهم آورد. به خصوص که «سید عبدا... بهبهانی» و «سیدمحمد طباطبایی» از آنان حمایت کردند و با دیگر علما در مسجد شاه حضور یافتند و عزل علاءالدوله را خواستار شدند، این تجمع در مسجد، تعطیلی بازار را در پی داشت.

دولت در برابر این تشنج سختگیری کرد و بر اثر این سختگیری مردم از مسجد پراکنده شدند و بهبهانی و طباطبایی به همراه قریب یکهزار نفر روحانی، طلبه، بازرگان و بازاری به شهر ری مهاجرت نمودند. دربار و دولت برای بازگرداندن آنها بسیار کوشیدند که در نهایت متحصنین شروط خود را برای بازگشت اعلام کردند که در میان آنها به عزل علاءالدوله و برقراری عدالتخانه اشاره شده بود. شاه تأسیس عدالتخانه و عزل علاءالدوله را پذیرفت و آقایان علما با تشریفات بایسته به تهران

بازگشتند.

اما پس از این شاه به وعده‌ی خود مبنی بر تأسیس عدالتخانه عمل نکرد که این امر زمینه‌ها را برای بروز تشنجی دیگر فراهم نمود. عین الدوله که به شدت از جانب علما و روحانیون به خاطر اقدام‌هایش نکوهش می‌شد، همواره در صدد برخورد با ایشان بود. از زمانی که در تیرماه ۱۲۸۵ ه.ش. شیخ «محمد سلطان الواعظین» مدرس مدرسه‌ی کاظمیه بر منبر انتقادهای سختی را به زبان راند و با ناسزاگویی به صدراعظم و دولت مردم را تحریک به شورش کرد، مأموران شهربانی او را توقیف و به قراولخانه‌ای انتقال دادند.

گروهی متشکل از ۳۰-۴۰ طلبه برای رهایی شیخ محمد واعظ هجوم آوردند. در این بین، فرماندهی سربازان آتش گشود و یکی از طلاب به نام «سید عبدالحمید» کشته شد. طلاب که از مرگ همدرس خود به خشم آمده بودند در حالی که به سمتشان شلیک میشد به قراولخانه هجوم بردند و ضمن ویران کردن آن جا، شیخ محمد واعظ را آزاد کردند. مردم جنازه‌ی سید عبدالحمید را برداشته و فریاد کشان به خانه‌ی علما رفتند. سیدعبدا.. بهبهانی، سیدمحمد طباطبایی و شیخ فضل‌ا.. نوری به همراه دیگر علما، روحانیون و طلاب به مسجد جامع رفته و در آن جا ازدحام نمودند. بازارها بسته شد و علما پس از بحث و گفت‌وگو متحدالقول شده، قرآن در میان گذاشته و سوگند یاد کردند که تا مقصودشان حاصل نشود، از مسجد بیرون نروند.

سران علما نامه‌ای توسط «کامران میرزا نایب السلطنه» برای مظفردالدین شاه فرستاده و متذکر شدند که اگر هرچه زودتر عین الدوله برکنار نشود، مبارزه‌ی آنان شدت خواهد یافت. پس از چندی و بدون این که شاه، عین الدوله را از صدارت برکنار کند، علما برای نشان دادن حسن نیت خود مردم را از مسجد پراکنده کردند و بازارها و دکان‌ها بار دیگر باز

شد. اما این پایان ماجرا نبود چرا که پس از آن که علما اقدام‌های عین الدوله مبنی بر منزوی کردن ایشان و فاصله انداختن میان مردم و علما را از جانب وی مشاهده کردند و از طرفی هیچ اقدام مسالمت آمیزی را از جانب شاه مبنی بر رسیدگی به درخواست‌های پیشینشان مشاهده نکردند، این‌گونه گفتند: «یا عدالتخانه را برپا کنید یا ما را بکشید و یا به ما راه بدهید از شهر بیرون رویم.»

سیدعبد... بهبهانی و سیدمحمد طباطبایی و صدرالعلماء و برخی دیگران از شهر بیرون شده، آهنگ «ابن بابویه» کردند که بازماندگان نیز به آنها پیوندند. تمامی روحانیون، طلبه‌ها و دیگران که در مسجد همراهی با روسیه کرده بودند، در این سفر نیز همراهی نمودند. حاج شیخ فضل... نوری نیز دو روز دیگر روانه گردید و در کهریزک به آنان پیوست. بدین ترتیب آنان که به نام عتبات بیرون رفته بودند در قم متحصن شدند.

اما در حالی که سران علما و قاطبه‌ی روحانیون راه قم را در پیش گرفته بودند، گروهی دیگر از مردم، تجار و بازرگانان راه دیگری را برای خود برگزیده و با توجه به هماهنگی‌هایی که از پیش با سفارت انگلستان انجام داده بودند، راه سفارت انگلستان در تهران را در پیش گرفتند. «ادوارد براون» در این باره می‌نویسد: «مردم با دریافت عدم توانایی خود به قیام مسلحانه علیه حکومت، بر آن شدند که در مقر سفارت بریتانیا بست نشسته و این اقدام شیوه‌ای موفقیت آمیز برای حصول به اهداف ایشان بود.»

بدین ترتیب در ۲۶ تیر ماه ۱۲۸۵ ه.ش. تحصن عده‌ای از بازرگانان، کسبه و طلاب در آن سفارت انگلستان آغاز گردید. گروه اول پناهندگان ۴۰ نفر بودند. در روزهای بعد، عده‌ی پناهندگان به ۳ هزار نفر رسید. در سفارت انگلیس از پناهندگان خواستند مطالب خود را بنویسند و پای آن نوشته را مهر کنند و نیز تعهد بسپارند که تغییر مطلب ندهند و بدون اجازه‌ی سفارت ترک پناهندگی نکنند تا سفارت از آنها حمایت نماید.

❖ اگر تاپیش از ورود
سفارت انگلستان به جنبش
مشروطیت می توانستیم جنبش
اصلاحی مردم و علما را تنها
به قصد دفع ظلم و برای
برقراری عدالت فارغ از هر
نوع دگراندیشی و مشروطه
خواهی و به عنوان حرکتی
اصلاحگرایانه برضد اوضاع
نامطلوب سیاسی، اجتماعی و
اقتصادی حاکم بر ایران تلقی
کنیم، پس از ورود انگلستان
به این جنبش، می بایست با
تورید و تأمل بیشتری جنبش
مشروطیت ایران را مورد
مداقه و بررسی قرار دهیم.

نخستین درخواست‌های این عده در
همان آغازین روزهای تحصن به وسیله
وزیر مختار انگلیس طی مکاتبه‌ای به
اطلاع دولت و دربار ایران رسید. «رایس»
از قول متحصنین می نویسد: «اولاً می گویند
که بعد از این اطمینان جانی و مالی ندارند
و دیگر آن که سربازهایی که دولت صلاح
دانسته به بازار گذارده به آنها اذیت و آزار
می کنند. ثانیاً تجار شکایت کرده اند که
به واسطه ی غیبت رؤسای علما نمی توانند
قراردادهای خود را به مهر برسانند و نیز

نمی توانند کلیه معاملات خود را مجری دارند. ثالثاً می خواهند که
دیوان خانه‌های عدلیه برپا شود و این دیوان خانه‌ها نبایستی فقط در
دست مأمورین دولتی باشد چرا که اعتماد به آنها ندارند. رابعاً تا این که
رفع شکایت آنها نشود[،] از تحت حمایت انگلیس خارج نخواهند شد...»

آن چه که بیش از هر چیز در این درخواست‌های متحصنین جلب
توجه می کند این است که در روزهای آغازین این تحصن هنوز بحثی
از مشروطه و تشکیل مجلس قانون گذاری به میان نیامده و نخستین
درخواست‌های متحصنین سفارت انگلستان فاقد از هر گونه صبغه ی مشروطه
خواهی بود. با پذیرایی ای که در سفارت از متحصنین به عمل می آمد هر
روز بر تعداد متحصنین افزوده می شد چنانچه در ظرف یک هفته عدد
متحصنین از ۵ هزار نفر گذشت. مأمورین سفارت نیز به دستور مقام‌های
سفارت، مأمور به ممانعت از ورود مأمورین دولت ایران به داخل سفارت
بودند. ایشان دستور داشتند حتی در صورت تقابل با عین الدوله با وی
برخورد کنند.

پناهندگان توسط سفارت، تلگراف تظلمی به پیشگاه «ادوارد هفتم» پادشاه انگلستان مخابره نمودند. پادشاه انگلیس در یک تلگراف توسط سفارت عمیقاً با پناهندگان همدردی کرد و تلگراف پناهندگان را به مجلس نمایندگان انگلیس فرستاد و هم پادشاه و هم مجلس انگلستان از مظفرالدین شاه رفع تعدیات مستبدانه از مردم ایران و پناهندگان را خواستار شدند. حدود یک هفته پس از آغاز تحصن در سفارت انگلیس، «سسیل پرینگ ریس» وزیر مختار انگلیس با نگارش نامه‌ای به وزیر امور خارجه‌ی ایران ضمن حمایت از متحصصین، خواستار «استرضای خواطر» آنها از جانب دولت ایران می‌شود: «کراراً از روی احترام خاطر محترم جناب مستطاب اجل عالی را از وضع حزن انگیزی که بالفعل در سفارت اعلی حضرت پادشاه انگلستان در طهران موجود است» [مستحضر داشته‌ام]؛ عده‌ی پناهندگان آن جا امروز صبح به ۸ هزار و ۵۰۰ نفر رسیده است. اینک دولت اعلی حضرت پادشاه انگلستان به دوستدار دستورالعمل داده‌اند به جناب مستطاب اجل عالی اطلاع دهم که تکلیف دولت ایران است که استرضای خواطر اشخاصی را که حال پناهنده بیرق انگلیس می‌باشند به عمل آورند که به این طور وضع خیلی ناگوار انجام پذیرد.....»

سپس در ادامه ریس، نسبت به خطری که با اتمام صبر متحصصین دولت ایران را تهدید می‌کرد، هشدار می‌دهد: «باید خاطر محترم عالی را مسبوق سازم از این که صبر متحصصین سفارت در کار تمام شدن است و امیدوارم اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی عاجلاً از روی عطف ملوکانه جواب تظلمات آنها را که دوستدار به جهت جناب مستطاب اجل عالی فرستاده‌ام» [مرحمت فرمایند. لازم نیست خاطر محترم عالی را از خطراتی که به واسطه‌ی غفلت از اقدامات کافیه‌ی فوریه در جلوگیری این کار که ممکن است در قلیل مدتی اسباب خطر مملکت شود]؛ متذکر سازم. تمنا می‌نمایم مراسله را به عرض حضرت اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی

برسانند. در این موقع احترامات فائقه خود را تجدید می‌نمایند. سسیل اسپرینگ رایس»

فحوا و لحن این مراسلات حاکی از حمایت سفارت و دولت انگلستان از متحصنین [است]، ضمن این که مقارن با این ایام، جراید و مطبوعات انگلستان با انتشار مطالبی ضمن تأیید اقدام متحصنین به حمایت از ایشان می‌پرداختند. اما نقش اصحاب سفارت انگلیس در قالب حمایت محدود نشد و ایشان با فرا رفتن از حمایت، با جهت‌دهی به خواست‌های متحصنین افزون بر این که مدیریت اقدام‌ها و تعامل‌های متحصنین با دولت ایران را در دست گرفته بودند، آشکارا با دخل و تصرف در خواسته‌های متحصنین به مداخله‌ی مستقیم در یک اختلاف داخلی پرداختند. در ادامه‌ی سلسله مراسلاتی که وزیر مختار انگلیس در ایران با وزارت امور خارجه‌ی ایران داشت، این بار رایس مسأله‌ی طرح دعاوی و خواسته‌های متحصنین در «مجلس مبعوثین دولت انگلیس» را از زبان متحصنین به سمع دولت ایران می‌رساند.

رایس در این مکاتبه به تاریخ ۱۰ جمادی الثانی ۱۳۲۴ ه.ق. می‌نویسد: «دیشب به شهر رفته اشخاصی را که در سفارت متحصن هستند، [ملاقات نمودم و سعی کردم که رؤسای‌شان را وادار کنم که نمایندگانی از طرف متحصنین به حضور اعلی‌حضرت اقدس شاهنشاهی روانه نمایند ولی حضرات متحصنین به کلی امتناع نمودند و اظهار داشتند که تا از طرف دولت علیه ایران اطمینان صحیحی به آنها داده نشود که عرایض‌شان به خاک پای همایونی مقبول افتاده است، مصمم گردیده‌اند که در این سفارتخانه متحصن و پناهنده باشند [و] نیز مصمم‌اند که هرگاه شکایات‌شان به زودی اصلاح نشود، مسأله را کلیه به مجلس مبعوثین دولت انگلیس رجوع نمایند.... سسیل اسپرینگ رایس»

پس از این عین الدوله نامه‌ای برای پناهندگان سفارت فرستاد ولی به

دستور «گرانٹ راف» کاردار سفارت انگلیس نامه‌ی عین الدوله را نپذیرفتند و نیز عین الدوله طرح تأسیس عدالت‌خانه را که توسط «میرزا اسماعیل خان ممتاز الدوله» تنظیم شده بود، توسط «میرزا حسن خان مشیرالملک» برای پناهندگان فرستاد آن را هم نپذیرفتند.

«گرانٹ داف» کاردار سفارت انگلیس شبها به دیدار پناهندگان می‌رفت و با مردم بسیار مهربانی می‌گرد و می‌گفت: «پادشاه انگلستان پدر مهربان شما است، شما از هر حیث در امان هستید، شما به جای عدالت‌خانه مشروطه بخواهید و منشیان سفارت که به زبان فارسی احاطه داشتند معنای مشروطه و حکومت مشروطه را برای آنان توضیح می‌دادند.» از سوی سفارت به اکثریت پناهندگان کارت تحت‌الحماگی داده شد تا هر وقت بخواهند از سفارت بیرون روند آسوده خاطر باشند. روی کارت پناهندگی نوشته شده بود:

«دارنده‌ی این کارت آقای با کسانش زیر حمایت دولت انگلیس هستند و هر کس با او حرفی دارد به سفارت اعلیٰ حضرت پادشاه انگلستان و امپراطور هندوستان مراجعه کند.»

اما سرانجام سیاست‌های مداخله جویانه‌ی انگلستان در قبال متحصنین جواب داد و در نهایت مظفرالدین شاه با توجه به فشارهای وارده‌ی ناشی از تحصن در سفارت انگلیس و همچنین فشارهای مستقیم و غیرمستقیم وارده از جانب سفارت انگلیس و وزارت امور خارجه‌ی آن کشور به دولت ایران، ناگزیر به عقب نشینی شد. شاه زمانی که با افزایش روز افزون متحصنین در سفارت انگلیس و امساک سفارت از اخراج متحصنین علی‌رغم درخواست رسمی سفارت ایران در لندن از دولت انگلیس و همین‌طور مکاتبه‌ی سفارت انگلیس که دولت ایران را متوجه تمامی خسارات و هزینه‌های تحصن در سفارت می‌کرد، مواجه شد با اکراه عین الدوله را وادار به استعفا کرد و «میرزا نصرا... خان مشیرالدوله» را که وزیر امور

خارجه بود با حفظ سمت به صدارت منصوب کرد.

هفته‌ی پس از آن و در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ ه.ش. مطابق با ۱۵ جمادی الثانی ۱۳۲۴ ه.ق. شاه با صدور فرمانی برقراری نظام مشروطه را پذیرفت و دستور داد مجلسی از شاهزادگان، اعیان و بزرگان قاجاریه، علما، ملاکین و بازرگانان و اصناف برای استقرار نظام جدید تشکیل شود. این فرمان همان روز منتشر شد و از سوی شاه «عضدالملک» و «حاجی نظام الدوله» برای بازگرداندن علما به قم رفتند. پس از ورود علما به تهران سیدعبدالله... بهبهانی و سید محمد طباطبایی با کالسکه به جلوی سفارت انگلستان رفته و از ۳۶۰ نفری که هنوز سفارت انگلیس را ترک نکرده بودند، خواستند که سفارت را ترک کنند و بدین گونه سفارت به کلی از وجود متحصنین تخلیه گردید.

بدین ترتیب انگلیسی‌ها که در ابتدای دوران مظفردالدین شاه با افزایش نفوذ روسها در دربار ایران، جایگاه خود را در ایران نسبت به گذشته متزلزل ارزیابی می‌کردند و همواره نگران از دست رفتن اشراف و نفوذ خود بر امور ایران بودند، اینک پس از سپری شدن فائده‌ی متحصنین در سفارت انگلیس و اعمال نفوذ و استفاده‌ای که سفارت و دولت انگلیس از فرصت پیش آمده کردند، اختلاف علما، تجار، بازرگانان و گروه‌هایی از مردم با شاه و دولت بر سر عزل صدراعظم و برپایی عدالتخانه، در نهایت منتهی به شکل‌گیری نظام مشروطه در ایران گردید که ایجاد کننده‌ی فضای جدیدی در ایران بود. فضایی که افزون بر احیای جایگاه انگلیس‌ها در ایران بیش از پیش ایران را مستعد نفوذ و اعمال نظر انگلستان در امور داخلی‌اش می‌کرد.

سند شماره ۱: مکاتبه وزیر مختار انگلستان در ایران با دولت ایران دایر بر اعلام

درخواست متحصنین در سفارت

قوی

بسم الله الرحمن الرحیم



British Legation
Tebran

بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله الرحمن الرحیم

دوره پنجاه و نهمین مرتبه تا طهر محرم سال ۱۲۸۰ بمسئولان دولت که در اینک بمصرف اریای ما می حضرت عباس علی صاحبزاده

بیت حضرت عباس بن سینا در روز شرف عشرتربیع منظر از طبقات کتاب سفارت شهر چه در چه در آنرا

حاج میرزا محمد علی در وقت بفرستادن و تحویل نمودن به خودی پند حضرت چه در چه در راه بود

اولین سینه در بعد از این طمانی تا بدو ساله در از نو در آنکه سر باز آید که دولت صلح در سینه با را بر آورد

ادبیت و آرا میباشند

باین سجا رعایت کرده بود در در رابطه غایت و سالی علی میباشند قرارداد و ای خود را بر بندید و فرستادند

کلیه معاملات خود را مجرور دارند

سند

تا آنکه میفرستند که در آنجا رسیدن بر پا شود و این در این روزها تا آنکه در دست نایبین چه در چه در

و ابعالی ای که رعایت آنرا نمودار است حاکم این فرایح خواهند

سند

رضایت بعلیه که در آنجا میباشند قبول فرموده اینر سله را بر بندید حضور علی صاحبزاده

